

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب رضی الله عنه

عایض الدوسری | ترجمه: عادل حیدری



مرکز مطالعات متین

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

**ژان ژاک روسو و ماجرای آتش
زدن کتابخانه اسکندریه
به دستور عمر بن خطاب**

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه

اسکندریه به دستور عمر بن خطاب

نویسنده: عایض الدوسری

مترجم: عادل حیدری

ویراست اول: تابستان ۱۴۰۳



فهرست

- اساس این داستان و منابع آن و انتشارش میان نویسندگان..... ۱۰
- نقد داستان..... ۲۰
- اولا: نقد سند داستان..... ۲۰
- ۱- سند بغدادی، قفطی و ابن العبری..... ۲۰
- ۲- منابع معاصر حادثه..... ۲۲
- دوم: نقد متن داستان..... ۲۶
- ۱- داستان کتابخانه‌ها نزد موفق الدین بغدادی..... ۲۶
- اول: تاریخ تأسیس و وجود کتابخانه اسکندریه..... ۲۸
- دوم: ارسطو و مصر!..... ۲۹
- سوم: سرمنشأ داستان قبل از اسلام..... ۳۰
- ۲- داستان نزد قفطی و ابن العبری..... ۳۳
- اول: منابع در داستان پیچیده قفطی..... ۳۴
- دوم: یوحنا نحوی، قهرمان داستان..... ۳۵
- سوم: صحابی فلسفه دوست!..... ۴۴

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب

چهارم: افسانه حمام‌های سوزان!..... ۴۴

پنجم: آیا در زمان فتح اسلامی، کتابخانه‌ای در اسکندریه وجود داشت؟..... ۴۷

ششم: اصل عربی داستان و عدم وجود اصل سریانی و قبطی آن!..... ۵۲

هفتم: راز اصرار شدید بر ثابت دانستن این افسانه چیست؟!..... ۵۳

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

در دادخواست خود علیه علوم، هنرها و ادبیات، فیلسوف و مربی برجسته عصر روشنگری فرانسه، ژان ژاک روسو با راه انداختن نبرد شدید علیه آنها می‌کوشد تا ثابت کند که آنها با نشر تجمل‌گرایی و رفاهیات برای تباه کردن استعداد های انسان‌ها، نقش اصلی در فساد اخلاقی جامعه داشته و مسئول فروپاشی جامعه متمدن هستند.

این دادخواست ژان ژاک روسو در مقاله‌ای بود که وی در پاسخ به آگهی منتشر شده توسط آکادمی دیژون درباره نقش علوم در جوامع نوشت. کریستوفر برترام، استاد فلسفه اجتماعی و سیاسی در بخش فلسفه دانشگاه بریستول می‌گوید: «ژان ژاک روسو ادعا می‌کرد که انسان‌ها به‌طور طبیعی خوب هستند اما جامعه آنها را فاسد می‌کند. او در اولین خطابه خود درباره علوم و هنرها این ایده را مطرح کرد، و موفق شد با نوشتن مقاله‌ای در رابطه با اینکه توسعه اجتماعی - از جمله در بخش هنر و علوم - منجر به فرسایش فضیلت‌های مدنی و ویژگی‌های اخلاقی خوب می‌شود، جایزه اول مقاله‌نویسی را به دست آورد.»

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

ژان ژاک روسو در این مقاله می‌گوید: «روایتی قدیمی از مصر به یونان منتقل شده که می‌گوید: «علوم توسط خدایی که دشمن آسایش و رفاه مردم است به وجود آمده‌اند»، «علم و هنر از رذایل ما پدیده آمده‌اند، چه اگر از فضایل ما پدید می‌آمدند، به این اندازه درباره فوایدشان شک نمی‌کردیم»، «چه تعداد راه‌های باطل برای دستیابی به علم و دانش وجود دارد!»، «و شرارت‌های دیگری نیز وجود دارد که از ادبیات و هنر سرچشمه می‌گیرد؛ مانند تجمل‌گرایی ناشی از بیکاری و غرور، زیرا در صورت نبودن علم و هنر، تجمل‌گرایی وجود نخواهد داشت»، «و بدین ترتیب فساد اخلاق - که به‌طور حتم از تجمل‌گرایی ناشی می‌شود - به فساد ذوق منجر می‌شود»، «رومیان اعتراف می‌کردند که به‌همان اندازه که در هنرهای تصویری، نقاشی، و ساخت ظروف مصور و گسترش هنرهای زیبا مهارت پیدا می‌کردند، به همان اندازه توان جنگجویی خود را از دست می‌دادند»، «جمهوری‌های باستانی یونان، با حکمت روشن خود، این مشاغل آرام را در مؤسسات برای شهروندان خود ممنوع می‌کردند؛ چرا که بر این باور بودند که این مشاغل منجر به ضعیف و فاسد شدن بدن می‌شود و به مرور زمان روح انسان را نیز تضعیف می‌کند»، و «اگر فرهنگ علمی به توان و قدرت و فضیلت جنگی آسیب بزند، به‌طور قطع به فضیلت‌های اخلاقی آسیب بیشتری وارد می‌کند».

سپس، ژان ژاک روسو به انتشار پدیده مجسمه‌سازی و بت‌تراشی و تابلوهای روغنی در اروپا که از اساطیر یونانی و رومی الهام گرفته شده بود، حمله می‌کند و می‌گوید: «آن‌ها تصاویری از گمراهی قلب و عقل ارائه می‌دهند که از اسطوره‌های کهن انتخاب شده و

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

خیلی زود به کودکانمان که تشنه دانش هستند نمایش داده شده تا الگوهایی از کردار زشت را ببینند پیش از آنکه خواندن را به خوبی بیاموزند»، «آیا اندیشه بت پرستی پس از اینکه عقل انسان را در انواع گمراهی‌ها گرفتار کرد، چیزی قابل مقایسه با آثار شرم‌آوری که چاپخانه‌ها فراهم کرده‌اند، برای نسل‌های بعدی به جای گذاشته است؟»، «نوشته‌های ملحدانه لوکرس و دیوگوراس با مرگ آن‌ها از بین رفت، چرا که هنوز هنری برای جاودان سازی انحرافات فکری انسان‌ها اختراع نشده بود، اما به لطف حروف چاپی و کاربردهای آن، انحرافات هابزو اسپینوزا و امثال آن‌ها برای همیشه ماندگار شده است». سپس ژان ژاک روسو پیش بینی می‌کند که نسل‌های آینده چنین دعا خواهند کرد: «ای خداوند توانا، تو که عقل‌ها را در دست داری، ما را از روشنایی‌ها و هنرهای شوم به ارث رسیده از پدرانمان نجات بده، و جهل و فقر و معصومیت را به ما بازگردان، زیرا تنها این‌ها هستند که می‌توانند ما را خوشبخت کنند، و این‌ها در نظر تو گران‌بهاترین چیزهایی هستند که ما داریم».

سپس ژان ژاک روسو پیش بینی می‌کند که کشیش‌ها و پادشاهان خردمند و حکیم اروپا علیه این علوم و ادبیات و هنرها که ابزارهای مدرن در زمان او (= چاپخانه) باعث گسترش سریع آن‌ها بین مردم، و افزایش ضرر و ویرانی شده است، خواهند ایستاد. او می‌گوید: «اگر آشوب وحشتناکی را که چاپخانه‌ها در اروپا ایجاد کرده‌اند و افزایش روزافزون شر را در نظر بگیریم، به راحتی می‌توانیم پیش بینی کنیم که پادشاهان، این هنر وحشتناک را از کشورهای خود بیرون خواهند کرد پس از اینکه وارد ممالکشان شده است».

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

ژان ژاک روسو به امپراتوران و پادشاهان اروپا الگویی را پیشنهاد می‌دهد تا از آن پیروی کنند، و آن عمر بن خطاب - رضی الله عنه - است، در جایی که می‌گوید: «روایت شده است که خلیفه عمر، هنگامی که در مورد سرنوشت کتابخانه اسکندریه از او مشورت خواسته شد، گفت: اگر محتوای این کتابخانه شامل امور مخالف قرآن است، بد بوده و باید سوزانده شوند، و اگر شامل چیزهایی است که قرآن آورده است، آن‌ها را بسوزانید زیرا اضافی هستند».

بدین ترتیب، ژان ژاک روسو در زمینه شور و شوق خود علیه آسیب‌های اخلاقی علوم و هنر و ادبیات به داستان سوزاندن کتاب‌های کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب - رضی الله عنه - اشاره می‌کند تا نظر خود را اثبات نموده و آن را درست و حکیمانه بداند. این داستان که ژان ژاک روسو در خطاب به قوم خود به آن استناد می‌کند، در زمان روسو و قبل از آن در اروپا بسیار مشهور بود و برای مقاصد مختلفی استفاده می‌شد و مورد استناد قرار می‌گرفت، هر چند که بیشتر توسط آن دسته از اروپایی‌هایی ترویج می‌شد که ضد اسلام و عرب‌ها بودند.

اساس این داستان و منابع آن و انتشارش میان نویسندگان

محققانی که در گذشته و حال داستان سوزاندن کتابخانه اسکندریه را مورد بحث قرار داده‌اند، اعم از غربی‌ها، مسلمانان و دیگران، تقریباً اتفاق نظر دارند که اولین کسی که به این داستان اشاره کرده و آن را به عمر بن خطاب - رضی الله عنه - نسبت داده است، موفق

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

الدین عبداللطیف بن یوسف بغدادی بوده که در سال (۵۵۷ هـ ق / ۱۱۶۲م) به دنیا آمده و در سال (۶۲۹ هـ ق / ۱۲۳۱م) درگذشته است.

این داستان در کتاب سفرنامه موفق الدین بغدادی به مصر معروف به «الإفادة والاعتبار فی الأمور المشاهدة والحوادث المعاینة بأرض مصر» به طور مختصر آمده است. او در حین توصیف مشاهدات خود از شهر اسکندریه و آثار باقی مانده آن چنین می گوید: «و در اسکندریه، ستون های سرخ رنگ و خال خال از سنگ را دیدم... سپس در ساحل دریا در کنار دیوار شهر، بیش از چهارصد ستون شکسته را مشاهده کردم... مردم اسکندریه به طور یکپارچه ادعا می کنند که این ستون ها در اطراف ستون های سرخ رنگ قرار داشتند... و همچنین در اطراف ستون های سرخ رنگ، باقی مانده های قابل توجهی را دیدم، که بعضی از آن ها سالم و بعضی از آن ها شکسته بودند، و از ظاهر آن ها نمایان بود که سقف داشتند، و این ستون ها سقف را نگه می داشتند، و بر روی ستون های سرخ رنگ، گنبدی وجود داشت. من معتقدم که اینجا همان جایی است که ارسطو و شاگردانش تدریس می کردند، و این همان مرکز علمی بزرگی است که اسکندر به هنگام ساختن شهر، خود آن را ساخت، و در آنجا کتابخانه ای بود که عمرو بن العاص به دستور عمر آن را سوزاند».

پس از او، جمال الدین علی بن یوسف بن ابراهیم قفطی، که در سال (۵۶۸ هـ / ۱۱۷۲م) به دنیا آمده و در سال (۶۴۶ هـ / ۱۲۴۸م) درگذشته است، داستانی طولانی تر و جذاب تر را در کتاب خود «إخبار العلماء بأخبار الحكماء» بیان کرد. این داستان شامل یک روایت تاریخی دراماتیک درباره جمع آوری کتاب های فلسفی در شهر اسکندریه و در نهایت دستور

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

سوزاندن آن‌ها و نسبت دادن آن به عمر بن خطاب - رضی الله عنه - هنگام فتح مصر توسط مسلمانان است.

قَفطی این داستان را به هنگام معرفی یحیی نحوی که بدون شک همان جان فیلوپونوس (Philoponus John) است و به یوحنا نحوی یا یوحنا اسکندریه هم معروف بود ذکر کرده است. قَفطی در بیوگرافی او می‌گوید: او نویسنده بسیاری از کتاب‌ها، از جمله شرح کتاب‌های ارسطو و رد بر پروکلوس دهری باور، و رد بر نسطورس بود، و تبحر زیادی در علم نحو، منطق و فلسفه داشت.»

قَفطی در ادامه این بیوگرافی می‌گوید: «یحیی نحوی مصری اسکندریه‌ای، شاگرد شاورای (ساواری) اسقف کلیسای اسکندریه در مصر بود که به مذهب مسیحیان یعقوبیه اعتقاد داشت، و پس از خواندن کتاب‌های حکمت، از اعتقاد مسیحیان به تثلیث بازگشت، زیرا به اعتقاد او تبدیل واحد به سه و سه به واحد غیر ممکن بود. هنگامی که اسقف‌های مصر از بازگشت او از باور به تثلیث آگاه شدند به بحث و مناظره با او پرداختند، اما در آن مناظرات شکست خوردند. آن‌ها که یحیی را نادان می‌دانستند، وی را به بازگشت از آنچه باور داشت، و ترک نشر باورهایش تشویق کردند، اما او با آن‌ها مبارزه کرد و از باورهایش دست نکشید، بنابراین وی را از مقامی که داشت برکنار کردند. او تا زمانی که عمرو بن العاص، مصر و اسکندریه را فتح کرد، زندگی کرد و با عمرو ملاقات کرد. عمرو که

۱- دهر به معنای روزگار است، و دهری باوران کسانی هستند که وقوع حوادث را به روزگار نسبت داده و روزگار را خدا می‌دانند، و معتقد به حشر و نشر و قیامت نیستند. (مترجم)

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

از جایگاه علمی و باورهای او آگاه شده بود به وی احترام گذاشت و از سخنان او درباره بطلان تثلیث و همچنین گفته‌های او در رابطه با پایان زمان (مسئله حدوث جهان) خوشش آمد. عمرو از حجت‌های منطقی و واژه‌های فلسفی او که عرب‌ها با آن ناآشنا بودند شگفت زده شد. عمرو عاقل، خشنود، و دارای فکر صحیح بود و او را همراهی می‌کرد. سپس یحیی به عمرو گفت: تو خزائن اسکندریه را در اختیار گرفته‌ای و هر آنچه در آن‌ها است را مهر کرده‌ای، اما ما به کتاب‌های حکمت در خزائن پادشاهان نیاز داریم، و این کتاب‌ها برای شما فایده‌ای ندارد. عمرو پرسید: چه کسی این کتاب‌ها را جمع کرده و داستان آن‌ها چیست؟ یحیی پاسخ داد: بطليموس فيلودلفوس، از پادشاهان اسکندریه، هنگامی که به قدرت رسید، از آنجایی که دوستدار دانش و دانشمندان بود دستور جمع‌آوری کتاب‌ها را داد، و مردی به نام زمیره را مسئول این کار کرد، و قیمت‌های بالایی برای کتاب‌ها اختصاص داد. در مدت زمانی، پنجاه و چهار هزار و صد و بیست کتاب جمع‌آوری شد. وقتی که پادشاه از جمع‌آوری آن آگاه شد و تعداد آن‌ها را دانست به زمیره گفت: آیا هنوز در دنیا کتابی باقی مانده است که ما آن را نداشته باشیم؟ زمیره پاسخ داد: هنوز کتاب‌های زیادی در هند، سند، پارس، گرگان، ارمنستان، بابل، روم و موصل باقی مانده است. پادشاه از این موضوع شگفت زده شد و به او گفت: به جمع‌آوری ادامه بده. این کتاب‌ها تا زمان ما محافظت شده‌اند. عمرو که از این موضوع شگفت زده شده بود گفت: من نمی‌توانم بدون اجازه خلیفه عمر بن خطاب دستوری صادر کنم. بنابراین به عمر نامه نوشت و نظریحیی را به او اطلاع داد، و از وی خواست که در این رابطه تعیین تکلیف کند،

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

عمر در پاسخ نوشت: «کتاب‌هایی که تو ذکر کرده‌ای اگر موافق قرآن هستند، که قرآن برای ما بسنده است، و اگر مخالف قرآن هستند که ما نیازی به آن‌ها نداریم، بنابراین دستور بده آن‌ها را از بین ببرند»، و عمرو بن العاص آن کتاب‌ها را در حمام‌های اسکندریه توزیع کرد و همه آن‌ها را سوزاند، و تعداد حمام‌ها در آن زمان را به خاطر ندارم، اما گفته می‌شود این کار شش ماه طول کشیده است، بشنو و شگفت زده شو. و در جای دیگر می‌گوید: «یحیی اسکندریه‌ای در آغاز اسلام اسقف اسکندریه بود».

سپس، پس از قفطی، دانشمند و مورخ و الهی‌دان مسیحی معروف، گریگوریوس بن هارون مَلَطی، مشهور بن ابن العبري، که بر اساس دانشنامه یهودی و منابع دیگر در سال ۶۲۳ هجری قمری / ۱۲۲۶ میلادی از پدری یهودی که مسیحیت را پذیرفته بود متولد شده و در سال ۶۸۵ هجری قمری / ۱۲۸۶ میلادی در شهر مراغه در گذشته است، این داستان را نقل کرد. ابن العبري به عنوان اسقف یعقوبیان در شهر حلب منصوب شد، و سپس در سال ۱۲۶۴ هجری قمری در مقام جاثلیق یا سر اسقف بر کرسی مشرق نشست.

ابن العبري این داستان را با اندکی اختصار و حذف از کتاب قفطی، در کتاب خود «تاریخ مختصر الدول» نقل کرده است. بنابراین، اتهام برخی محققان به او مبنی بر اینکه او این داستان را اختراع کرده درست نیست، زیرا او آن را از قفطی نقل کرده است، ابن العبري به هنگام سخن گفتن در رابطه با دوران خلافت عمر بن خطاب - رضی الله عنه - پیرامون داستان سوزاندن کتابخانه اسکندریه می‌گوید: «در این زمان یحیی، معروف به گرماطیقوس یا نحوی، در میان مسلمانان مشهور بود، او اسکندران بود، و به عقیده

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

نصرانیان یعقوبی اعتقاد داشت و عقیده ساوری را تأیید می‌کرد، سپس از اعتقاد نصرانیان به تثلیث بازگشت. اسقف‌های مصر نزد او آمده و از وی خواستند از باورهایش بازگردد، اما او مقاومت کرد و از اعتقاداتش باز نگشت، و در نهایت از مقامش برکنار شد، و تا فتح شهر اسکندریه توسط عمرو بن العاص زنده ماند. او به نزد عمرو رفت، و عمرو که به دانش او واقف بود، او را گرامی داشت و از الفاظ فلسفی که برای عرب‌ها نامأنوس بود متأثر شد. عمرو انسانی خوش شنود و دارای فکر صحیح بود، بنابراین یحیی او را همراهی کرد، روزی یحیی به عمرو گفت: تو تمام دارایی‌های اسکندریه را تصرف کرده و هر آنچه در شهر است را مهر و موم کرده‌ای، آنچه برای تو مفید است با گرفتن آن مخالف نیستیم، اما هر آنچه برای تو مفید نیست ما به آن سزاوارتر هستیم. عمرو به او گفت: به چه چیزی نیاز داری؟ یحیی پاسخ داد: کتاب‌های حکمت که در خزینه‌های سلطنتی هستند. عمرو به او گفت: نمی‌توانم در مورد آن‌ها دستوری بدهم مگر پس از کسب اجازه از امیرالمؤمنین عمر بن خطاب. سپس نامه‌ای به عمر نوشت و او را از گفته یحیی مطلع کرد. عمر در پاسخ به نامه عمرو بن العاص نوشت: «اما کتاب‌هایی که ذکر کردی؛ اگر در آن‌ها چیزی موافق با کتاب خدا وجود دارد، پس کتاب خدا برای ما بسنده است، و اگر چیزی مخالف با کتاب خدا در آن‌ها است، پس نیازی به آن نیست، بنابراین دستور به نابودی آن‌ها بده.» پس عمرو بن العاص شروع به توزیع آن‌ها در حمام‌های اسکندریه و سوزاندن آن‌ها در مشعل‌ها کرد. (در نسخه پدر آنتون یسوعی آمده است که آن کتاب‌ها در شش ماه سوزانده شدند)، پس آنچه رخ داد را بشنو و تعجب کن.

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

و این کتاب ابن العبری - همانطور که بسیاری از محققان مانند اردوارد گیبون مورخ انگلیسی، ایروینگ، آرتور گلین از خاورشناسان غربی، روث استیل هورن ماکسنن مورخ غربی، و علامه شبلی نعمانی به آن اشاره کرده اند - مرجعی است که به لاتینی ترجمه شده و به اروپا رسیده، و از طریق آن، داستان سوزاندن کتابخانه توسط عمر بن خطاب - رضی الله عنه - بین فلاسفه، نویسندگان و روشنفکران غربی مانند ژان ژاک روسو منتشر شده است. این کتاب در سال ۱۶۹۱ میلادی توسط پوکوک به همراه ترجمه لاتینی آن در اروپا منتشر شد. برنارد لوئیس خاورشناس آمریکایی می گوید: «این داستان برای نخستین بار در سال ۱۶۶۳ میلادی به جامعه غربی معرفی شد، زمانی که ادوارد پوکوک استاد زبان عربی در دانشگاه آکسفورد، نسخه ای از متن عربی به همراه ترجمه لاتینی بخشی از کتاب (تاریخ مختصر الدول) نوشته ابن العبری، نویسنده سُرّیانی مسیحی که به نام ابوالفرج نیز شناخته می شود را منتشر کرد». ادوارد گیبون (۱۷۹۴م) می گوید: «از زمانی که کتاب ابن العبری در نسخه لاتینی آن به جهان معرفی شد، این داستان بارها و بارها تکرار شده است». شبلی نعمانی (۱۹۱۴م) می گوید: «این داستان از طریق این نسخه لاتینی به هر گوشه ای از اروپا رسید». جیمز هانام مورخ و متخصص تاریخ و فلسفه علوم در دانشگاه کمبریج می گوید: «یکی از بزرگترین افسانه ها درباره کتابخانه بزرگ اسکندریه این است که پس از تسلط عربها بر اسکندریه، این کتابخانه سوزانده شد. این داستان در اروپا به خاطر ترجمه تاریخ ابن العبری مشهور شد، اما ادوارد گیبون با موفقیت آن را به چالش کشید، و امروزه به ندرت کسی از این افسانه دفاع می کند».

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

سپس ابن خلدون (۱۴۰۶ میلادی) آمد، بدون اینکه در تاریخ خود به داستان سوزاندن کتاب‌های اسکندریه اشاره کند. دانشمند هندی علامه شبلی نعمانی می‌گوید: «هنگامی که ابن خلدون به بیان فتح مصر و اسکندریه می‌پردازد - که به طبیعت حال باید به این واقعه اشاره کند - اصلاً این داستان را بیان نمی‌کند». اما ابن خلدون در مقدمه خود به حادثه نابودی کتاب‌های علوم در ایران به دستور عمر بن خطاب - رضی الله عنه - اشاره کرده است. ابن خلدون می‌گوید: «علوم فراوانند، و حکما در میان ملت‌های نوع انسانی متعدّدند، و آنچه به ما نرسیده بیشتر از آن چیزی است که به ما رسیده است، پس علوم فارس کجا هستند که عمر به هنگام فتح دستور به از بین بردن آن داد؟» لازم به ذکر است ابن خلدون که در قرن هشتم / نهم زندگی می‌کرده اشاره‌ای گذرا به این رویداد می‌کند بدون اینکه گفته‌هایش را مستند کند، یا به منبعی نسبت دهد، و یا حتی راویان آن را معرفی کند.

سپس وقتی تقی‌الدین مقریزی (۱۴۴۲ میلادی) مورخ نامدار عصر مملوکی آمد، آنچه را که موفق‌الدین بغدادی نوشته بود تقریباً به صورت لفظ به لفظ نقل کرد، و سبب شد این داستان در قرن‌های متأخر رواج یافته و محل بحث و جدل گسترده‌ای میان موافقان و مخالفان غربی، و همچنین میان شرقی‌ها و غربی‌ها شود. اگرچه بسیاری از بزرگان غربی این داستان را نادرست دانسته‌اند از جمله: آلفرد باتلر، ویکتور شوفین، پل کازانووا، اوجینیو گریفی. علامه شبلی نعمانی می‌گوید: «در نتیجه محققان اروپایی به این نتیجه

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

رسیدند که این واقعه اصلاً ثابت نشده است، کسانی از جمله گیبون مورخ مشهور انگلیسی، درپیر آمریکایی، سیدیوی فرانسوی، کرل آلمانی، ورنان فرانسوی».

با وجود روشن شدن افسانه بودن این داستان برای منتقدان، بسیاری از نویسندگان غربی از آن برای حمله به اسلام و عرب‌ها استفاده کرده‌اند. آن‌ها تلاش کرده‌اند با دستاویز قرار دادن این روایت، مسلمانان را دشمن تمدن و میراث فرهنگی و علمی معرفی کنند. جرجی زیدان نویسنده مسیحی در کتابش «تاریخ تمدن اسلامی» با پذیرش این داستان ادعا کرده است که اسلام برای نابودی علوم آمده است. گرچه جرجی زیدان در حقیقت از استنادهای نویسندگان غربی به منابع عربی استفاده می‌کند و خود نکاتی ضعیف و جانبدارانه علیه عرب‌ها به آن می‌افزاید. او می‌گوید: «در ابتدا اعتقاد عمومی این بود که اسلام هر چه قبل از خود بوده را نابود می‌کند، و این را در ذهن‌ها جا انداخت که نباید به کتابی جز قرآن نگاه کرد... پس تصمیم گرفتند به جای کتاب‌های دیگر به آن اکتفا کنند، و هر چه قبل از آن از کتاب‌های علمی در دو امپراطوری روم و فارس بود را نابود کنند... پس جای تعجب نیست که گفته می‌شود عرب‌ها کتابخانه اسکندریه را سوزاندند».

وقتی جرجی زیدان متوجه شکاف بزرگ بین تاریخ حادثه و اولین کسی که آن را روایت کرده است می‌شود، در می‌یابد که نمی‌توان وقوع این رویداد را به طور حتم اثبات کرد، بنابراین می‌گوید: «ما باید منبعی که ابن قفطی از آن نقل کرده را پیدا کنیم، و به احتمال زیاد همان منبعی است که عبداللطیف بغدادی از آن نقل کرده است... اما متأسفانه آن منابع در میان آثار از بین رفته عرب‌ها، ناپدید شده‌اند». علامه شبلی نعمانی با اشاره به

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

ادعاهای جرجی زیدان می‌گوید: «بر امثال شما پوشیده نیست که حمله‌های جرجی زیدان به عرب‌ها در کتابش «تاریخ تمدن اسلامی» بی‌شمار بوده و آنچه او جعل کرده بی‌پایه و اساس است». شبلی نعمانی در کتاب «نقدی بر کتاب تاریخ تمدن اسلامی» شبهات جرجی زیدان را بررسی نموده و به آن پاسخ می‌دهد.

همچنین نویسندگان شیعه امامی به گرمی این داستان را پذیرفتند، اما نوشته‌هایشان - تا جایی که من مطالعه کرده‌ام - فاقد اصالت پژوهشی بوده و همه آن‌ها با تأیید مطالب جرجی زیدان از صحت وقوع حادثه آتش سوزی دفاع می‌کنند و آن را دستاویزی برای حمله به شخصیت عمر بن خطاب قرار می‌دهند، برای مثال، عبدالحسین امینی نجفی (معروف به علامه امینی) می‌گوید: «خدا می‌داند که مسلمانان با نابودی آن ثروت علمی در اسکندریه چه چیزی را از دست دادند... این کار نفرت انگیز باعث عقب ماندگی در علوم، فقر در دنیا، و بدنامی برای عرب‌ها و اسلام شد، و برخی از منتقدان آن را توخّش بر می‌شمارند، و برخی دیگر آن را کار جاهلان می‌دانند».

نجاح الطائی از دیگر علمای شیعه امامی نه تنها سوزاندن کتابخانه اسکندریه، بلکه آتش زدن کتابخانه‌های عراق را نیز به عمر بن خطاب - رضی الله عنه - نسبت می‌دهد، و او را با هلاکو که با حمله به بغداد، کتابخانه‌های این شهر را ویران کرد مقایسه می‌کند و می‌گوید: «این دو خسارت برای کتاب‌های علمی هرگز جبران نشده و نخواهد شد».

به این ترتیب مشخص شد که این داستان برای اولین بار به‌طور مختصر در نوشته موفق الدین بغدادی (۱۲۳۱ میلادی) آمده، و سپس در قالب یک داستان دراماتیک طولانی و

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب | پیچیده در نوشته جمال الدین قفطی (۱۲۴۸ میلادی) منتشر شده است، و پس از او ابن العبری (۱۲۸۶م میلادی) آن را به صورت مختصر نقل کرده است، و سپس کسانی که بعد از آن‌ها آمدند به بازگو کردن این حادثه پرداختند و در نتیجه در کتاب‌های بسیاری از شرقی‌ها و غربی‌ها رایج شد.

نقد داستان

این داستان از نظر سند و متن مورد نقد قرار گرفته است، و هر روایتی برای اینکه صحیح دانسته شود باید سند و متن آن از نقایص خالی باشد. در اینجا به بررسی مهم‌ترین نقدهایی که می‌توان از نظر سندی و متنی به این داستان وارد کرد، می‌پردازیم.

اولاً: نقد سند داستان

می‌توان مهم‌ترین نقد سندی وارد به این داستان را در دو مورد بررسی کرد:

۱- سند بغدادی، قفطی و ابن العبری

چه زمانی این حادثه آتش سوزی فرضی رخ داده است؟

در این داستان گفته شده که این حادثه به هنگام فتح مصر در سال (۶۴۱ - ۶۴۲ میلادی) به فرماندهی صحابی بزرگوار پیامبر - صلی الله علیه وسلم - یعنی عمرو بن العاص - رضی الله عنه - رخ داده است. به این معنا که حادثه کتابسوزی در نیمه نخست قرن هفتم میلادی به وقوع پیوسته، اما قدیمی‌ترین مورخی که به آن اشاره کرده در قرن سیزدهم

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

می‌زیسته است! یعنی فاصله زمانی بین این حادثه فرضی و اولین کسی که به آن اشاره کرده تقریباً شش قرن است! بدون شک انسان پژوهشگر و تاریخ‌دان، اینجا می‌پرسد: حادثه‌ای با این اهمیت بالا، که به دستوریکی از خلفای راشدین یعنی خلیفه دوم انجام شده و توسط یک صحابی که فرمانده مسلمانان در مصر بوده اجرا شده است، آن هم در مدت زمان طولانی که توجه مردم را به خود جلب کند، چنانکه در روایت‌ها آمده عملیات کتابسوزی به مدت شش ماه در هزاران حمام عمومی ادامه داشته است، و از همه عوامل ثبت و تاریخ‌نگاری برخوردار است، اما با این وجود هیچ یک از تاریخ‌نگاران و یا محدثان و غیره... در قرون نخست به آن اشاره نکرده‌اند، و تا شش قرن پس از وقوع حادثه، در هیچ جا اشاره‌ای به آن نشده است. به همین دلیل، برنارد لوئیس خاورشناس آمریکایی می‌گوید: «قوی‌ترین دلیل علیه این داستان - تا حد زیادی - شواهد ضعیف و فاصله زمانی طولانی است که به آن استناد می‌شود».

بنابراین، فاصله زمانی طولانی بین وقوع حادثه و گزارش آن وجود دارد، و ما برای تأیید آن نیازمند شهادت‌های عینی موثق و مستند هستیم. بغدادی، قفطی و ابن العبری به طور طبیعی شاهد عینی نبوده و آن را بر اساس مشاهده شخصی ثبت نکرده‌اند، کما اینکه جریان را از طریق سند متصلی که حادثه را به شاهد عینی ماجرا نسبت دهد نیز نقل نکرده‌اند، در نتیجه هیچ‌کدام منبع واقعی آگاه به آن ماجرا را در اختیار نداشته، و به منابع ناشناخته مخالف اسلام و مسلمانان، یا شایعات شفاهی و داستان‌هایی که میان توده مردم نقل می‌شود استناد کرده‌اند که فاقد اعتبار علمی است. به ویژه اینکه توسعه حجم

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

و محتوای داستان در نوشته‌های قفطی نشان می‌دهد که این داستان، از داستان‌های پراکنده جمع‌آوری شده و به‌طور عمدی ساخته شده است و برخی جزئیات نیز به آن افزوده شده که تنها قفطی به آن پرداخته است.

دانشمند هندی علامه شبلی نعمانی می‌گوید: «بغدادی - که قدیمی‌ترین آن‌ها است - در قرن ششم می‌زیسته، و این روایت را بدون سند و یا ارجاع به کتابی نقل کرده است... این در حالی است که باید یا شاهد ماجرا باشد و یا ناقل آن، اگر شاهد نبوده، باید سند روایت و یا منبع آن را بیان کند تا روایت به کسی که خود شاهد آن بوده متصل شود... بغدادی و قفطی در قرن ششم و هفتم می‌زیسته‌اند، بنابراین نقل یک ماجرای مربوط به قرن یکم، آن هم بدون سند و یا ارجاع به کتاب توسط آن‌ها، فاقد اعتبار و ارزش علمی است.»

بنابراین، بغدادی، قفطی و ابن العبری به هیچ روشی که وقوع حادثه را تأیید کند، متکی نبوده‌اند، نه بر مشاهدات عینی، نه بر منابع معتبر و موثق قدیمی، و نه بر روایتی با سند متصل، به همین دلیل این داستان فاقد سند تاریخی و کمترین درجه‌های اعتبار تاریخی است.

۲- منابع معاصر حادثه

بسیاری از محققان و پژوهشگران می‌گویند که منابع عربی و خارجی معاصر حادثه یا نزدیک به آن، هیچ اشاره‌ای به آن نکرده‌اند، به همین دلیل لوئیس سیدیو خاورشناس فرانسوی می‌گوید: «هیچ‌کدام از مورخان معاصر این رویداد به آن اشاره نکرده‌اند». شبلی

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

نعمانی می‌گوید: «هیچ اثری از این داستان در کتاب‌های قدیمی و معتبر وجود ندارد». او با برشمردن تعدادی از منابع هم‌عصر و نزدیک به ماجرا می‌گوید: «ما آن‌ها را مرور کردیم و بارها مطالعه نمودیم، و با اینکه جزئیات فتح اسکندریه در آن منابع ذکر شده، هیچ اشاره‌ای به حادثه آتش سوزی کتابخانه نشده است». پروفیسور ژاک ریسلر استاد مؤسسه مطالعات اسلامی پاریس می‌گوید: «پنج قرن و نیم گذشته بود اما هیچ روایتی در مورد این ماجرا وجود نداشت، و هیچ نویسنده معاصر به آن اشاره نکرده بود».

مورخان قدیمی عرب و مسلمان مانند طبری، کندی، یعقوبی، بلاذری، ابن عبدالحکم و همچنین تاریخ‌نگاران غربی معاصر با فتح اسکندریه و یا نزدیک به آن که در مورد فتح مصر نوشته‌اند، اشاره‌ای به این حادثه نکرده‌اند. برای نمونه یوحنا النقیوسی مورخ مشهور که کتاب «تاریخ مصر» را نوشته در قرن هفتم میلادی می‌زیست، و اسقف قبطی‌های شهر نقیوس بود که کتابی درباره تاریخ ورود عرب‌ها به مصر نوشته است، کتاب او از مهم‌ترین روایت‌های قبطیان از ورود اسلام به مصر محسوب می‌شود، اما هیچ اثری از ذکر این حادثه در آن نیست. آلفرد باتلر می‌گوید: «اگر در شهر کتابخانه عمومی بزرگی قبل از فتح وجود داشت و عرب‌ها آن را سوزانده بودند، مردی مانند یوحنا النقیوسی که نزدیک به آن دوره می‌زیست، نمی‌توانست این حادثه را نادیده بگیرد؛ نویسنده‌ای که به جزئیات فتح اسکندریه توسط مسلمانان اشاره کرده، نمی‌توانست اجازه دهد چنین ماجرای مهم و اثرگذاری به فراموشی سپرده شود؛ چرا که این حادثه باعث از دست رفتن منابعی می‌شد که خود او برای نوشتن تاریخ به آن متکی بود، و این حادثه جهان را از یکی از بزرگ‌ترین

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

گنجینه‌های علمی محروم می‌کرد». مورخ جمیز هانام می‌گوید: «سکوت یوحنا النقیوسی تاریخ‌نگار بزرگ مسیحی که معاصر و نزدیک به این حادثه بوده، باید منجر به رد ارتباط عرب‌ها با آتش‌سوزی کتابخانه شود.»

همچنین پاتریارک افیشیوس معروف به سعید بن بطریق (۹۴۰ میلادی) مورخ مشهور مسیحی در کتاب خود «تاریخ المجموع علی التحقیق والتصدیق»، که برای برادرش عیسی در مورد شناخت تاریخ‌های کلی از زمان آدم تا سال‌های هجرت اسلامی نوشته است، دربارهٔ خلافت عمر بن خطاب - رضی الله عنه - و فتح مصر و اسکندریه توسط عمرو بن العاص - رضی الله عنه - سخن گفته بدون اینکه هیچ اشاره‌ای به حادثه داشته باشد. دکتر آلفرد باتلر تاریخ‌نگار نامدار بریتانیایی می‌گوید: «با گذشت پنج قرن و نیم از فتح اسکندریه، هیچ اشاره‌ای به این ماجرا در کتب تاریخی نشده است، و عدم ذکر این حادثه توسط همهٔ نویسندگان، مانع از قبول آن می‌شود». دکتر دیانیا دیلیا متخصص تاریخ قدیم و تاریخ اسکندریه و استاد دانشگاه کلمبیا می‌گوید: «این داستان ناگهان در قرن سیزدهم میلادی و پس از پنج قرن و نیم سکوت به وجود آمد.»

به همین دلیل، برنارد لوئیس خاورشناس معروف آمریکایی می‌گوید: «افسانهٔ تخریب کتابخانه اسکندریه توسط عرب‌ها حتی با یک سند جعلی هم پشتیبانی نمی‌شود». با توجه به عدم اشاره به این حادثه توسط مورخان هم‌عصر آن، جرجی زیدان نیز اعتراف می‌کند که: «کتاب‌هایی که در رابطه با فتح اسکندریه نوشته شده اشاره‌ای به این ماجرا نکرده‌اند»، اما جرجی زیدان دلیل این ذکر نشدن را فرض و تصور نموده و می‌گوید:

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

«احتمالاً آن‌ها به این موضوع اشاره کرده‌اند، اما پس از پیشرفت تمدن اسلامی و مشغول شدن مسلمانان به علم، و شناختن قدر و ارزش کتاب‌ها، این مطالب از آن کتاب‌ها حذف شده است، چرا که چنین رفتاری را در عصر خلفای راشدین بسیار بعید و نامعقول می‌دانستند، لذا آن‌ها را حذف کردند». این گفته جرجی زیدان در حقیقت اتهامی روشن به مسلمانان بوده و می‌خواهد بگوید که آن‌ها کتاب‌های تاریخی را تحریف کرده و محتوای آن‌را تغییر داده‌اند تا از زشت‌نمایی عصر خلفای راشدین جلوگیری کنند! بر فرض اینکه این دلیل در حق مسلمانان که مراعات خلفای خود را می‌کردند قابل قبول باشد، برای مورخان قبطی و سریانی قابل قبول نیست.

سپس به نظر می‌رسد که جرجی زیدان از تزلزل ادعای خود آگاه شده است، بنابراین می‌گوید: «یا شاید دلیل دیگری برای این قضیه وجود دارد.» سپس می‌افزاید: «به هر حال، روایت ابوالفرج برای ما معتبر است». جرجی زیدان تلاش می‌کند به هر قیمتی این ماجرا را ثابت کند، بدون نیاز به شواهد یا متون تأیید کننده یا نفی کننده! علامه شبلی نعمانی در واکنش به ادعای جرجی زیدان که مسلمانان این حادثه را از کتاب‌های خود حذف کرده‌اند، می‌گوید: «این گونه ادعاها از سوی نویسندگانی مثل او قابل انتظار است، ایشان چگونه می‌تواند دین‌داری تاریخ‌نگاران مسلمان، و دقت آن‌ها در جستجوی حقیقت و مبرا بودن آن‌ها از تغییر و تحریف، و پاکی‌شان از حذف و اضافه روایت‌های تاریخی را درک کند وقتی که خود به‌طور غریزی و به عمد مرتکب دروغ‌پردازی، تحریف، خیانت، حذف و اضافه می‌شود؟!»

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

دوم: نقد متن داستان

این داستان علاوه بر نداشتن سند تاریخی، متن آن نیز از انتقادات اساسی مصون نیست؛ انتقاداتی که ارزش آن را ساقط نموده و آن را به یک افسانه یا داستان عامیانه ساختگی تبدیل می‌کند. از آنجایی که محتوای گفته‌های موفق الدین بغدادی با محتوای گفته‌های قفطی و ابن العبری متفاوت است، ابتدا محتوای بغدادی را بررسی نموده و سپس به محتوای قفطی و ابن العبری می‌پردازیم:

۱- داستان کتابخانه‌ها نزد موفق الدین بغدادی

ابن ابی صبیعه درباره کتاب او می‌گوید: «او (بغدادی) در این کتاب چیزهایی را ذکر کرده که خود دیده یا از کسانی شنیده که آن‌ها را مشاهده کرده‌اند، و عقل انسان را دچار حیرت می‌کند، این کتاب به نام «کتاب الإفادة والاعتبار في الأمور المشاهدة والحوادث المعاینة بأرض مصر» نامگذاری شده، و نگارش آن در دهم شعبان سال ۶۰۳ هجری قمری در بیت المقدس به پایان رسیده است.» با تحلیل متن بغدادی، مشخص می‌شود که اطلاعات او از سه منبع اصلی به دست آمده است: (الف) مشاهدات عینی (ب) شنیده‌ها از اهالی و اطلاعات متداول و رایج (ج) نظر و تخمین شخصی. این سه مورد نه تنها در متن مورد بحث، بلکه در بیشتر سفرنامه او صدق می‌کنند، علاوه بر آن، بغدادی آنچه در کتاب‌های ادیان پیشین و کهن و دیگر کتاب‌ها - چه نویسنده آن‌ها معلوم باشد و چه مجهول - خوانده که موافق با دیده‌ها و شنیده‌های او است را به آن اضافه می‌کند.

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

اما مشاهدات عینی در این متن، توصیفات است که بغدادی از ساختمان، دیوارها، و ستون‌هایی که هنوز باقی مانده‌اند، ارائه کرده و از فعل «دیدم» برای اثبات جزئیات آن استفاده کرده است، و باقی مانده‌های ستون‌ها در شهر اسکندریه، حقیقت روشن و مشهودی است که پیش از بغدادی، و حتی پیش از اسلام، توسط تاریخ‌نگاران و مسافران توصیف شده است، مثلاً آئونابیس (۴۱۴ میلادی) ویرانی کتابخانه و معابد را توصیف کرده و می‌گوید: «فقط کف معبد سراپیوم را برنداشتند، به این دلیل که سنگ‌های آن بخاطر سنگین وزن بودن به راحتی قابل حمل نبود».

اما شنیده‌ها از اهالی و اطلاعات متداول و رایج، مانند نقل شنیده‌هایش از مردم محلی است که در سفرنامه خود نقل می‌کند؛ برای مثال می‌گوید: «ماهی‌گیران به من گفتند...»، «می‌گویند: جسد او زیر زمین دفن شده...»، «یکی از قضات بوصیر به من گفت که سه قبر را نبش کردند...»، «شخصی مورد اعتماد به من گفت که پیدا کردند...» و غیره. هر کدام از این اطلاعات و اخبار نیاز به بررسی و تحقیق دارد تا صحت و دقت آن‌ها مشخص شود، از مواردی که در این متن وجود دارد و نیازمند تحقیق و بررسی این گفته اوست که: «اهالی اسکندریه همه معتقدند که آن (چهارصد ستون) در اطراف ستون سواری قرار داشته‌اند.» و در نهایت، آنچه به نظر و تحلیل شخصی او مربوط می‌شود و برای ما مهم است، این گفته اوست که: «و بر فراز ستون سواری گنبدی قرار دارد. و من بر این باورم که اینجا همان رواقی است که ارسطو و پیروانش در آن تدریس می‌کردند، و این همان دانش‌خانه‌ای است که اسکندر هنگام ساخت شهرش بنا کرد، و آنجا همان کتابخانه‌ای بود که عمرو بن العاص

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

به دستور عمر سوزاند». وی پس از توصیف مشاهدات عینی خود از ستون‌ها و نقل گفته‌های مردم محلی، نظر خود را درباره ماهیت این مکان بیان نموده و می‌گوید: «اینجا همان رواق تدریس ارسطو و پیروانش است، و مکان همان کتابخانه‌ای است که عمرو بن العاص سوزاند».

این نظر و گمان بغدادی در واقع اشتباهی فاحش است که تنها بر پایه حدس و گمان استوار است، و می‌توان اشکالات زیر را بر آن وارد کرد:

اول: تاریخ تأسیس و وجود کتابخانه اسکندریه

به اتفاق تاریخ‌نگاران کتابخانه اسکندریه قبل از تأسیس این شهر وجود نداشت. اسکندریه به دستور اسکندر بزرگ، شاگرد ارسطو بنا شد، بنابراین تأسیس کتابخانه پس از ساخت و وجود این شهر بوده است. اسکندر در حدود سال ۳۳۱ قبل از میلاد در زمان تصرف مصر دستور ساخت شهر اسکندریه را صادر کرد، و تنها چند ماه در مصر ماند و سپس به سمت ایران لشکر کشید، و در سال ۳۲۳ قبل از میلاد در حالی که از این شهر دور بود از دنیا رفت، اما استادش ارسطو یک سال پس از او در سال ۳۲۲ قبل از میلاد درگذشت، و کتابخانه قدیمی اسکندریه در سال ۲۹۵ قبل از میلاد در دوره بطلمیوس دوم ساخته شد.

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

دوم: ارسطو و مصر!

ارسطو هرگز پا به مصر نگذاشته است تا چه رسد به شهر اسکندریه و تدریس در کتابخانه‌ای که هنوز وجود نداشت. پروفیسور ماری لیفکوویتز استاد تاریخ یونان باستان و روم با تأیید این موضوع می‌گوید: «پس از مطالعه پیرامون این موضوع به این نتیجه رسیدم که ارسطو هرگز به مصر نرفته است. و تاریخ دقیق تأسیس کتابخانه اسکندریه مشخص نیست، اما به طور قطع پس از تأسیس این شهر، یعنی پس از مرگ ارسطو و اسکندر ساخته شده است». شبلی نعمانی بر این باور است که جریان کتابسوزی تنها واقعه بی‌پایه و اساسی نیست که عبداللطیف بغدادی در سفرنامه خود نقل می‌کند، بلکه تمام آنچه در این رابطه ذکر نموده نادرست است، از جمله داستان رواق، زیرا اصلاً این رواق محل تدریس ارسطو نبوده است. بنابراین، آنچه بغدادی درباره ارتباط این مکان با ارسطو و شاگردانش و کتابخانه گفته، کاملاً نادرست است. آلفرد باتلر مورخ بریتانیایی به دلیلی که ممکن است موجب این اشتباه نزد افرادی مثل بغدادی شده باشد، اشاره می‌کند و می‌گوید: «نام ارسطو همچنان با علم و دانشی که در مؤسسه سراپیوم اسکندریه تدریس می‌شد پیوند خورده بود، همانگونه که قبلاً با مؤسسه موزه مرتبط بود. این بدین معناست که مطالعه فلسفه و علوم در اسکندریه همچنان ادامه داشت... و این توجیهی برای ارتباط زیاد نام ارسطو با بنای سراپیوم در آثار مسلمانان است».

همچنین ادعای کتابسوزی که بغدادی ذکر کرده فاقد مدرک و منبع بوده، و به نظر می‌رسد که وی این سخن را از مردم عادی اسکندریه شنیده است. شبلی نعمانی بر این باور است

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

که اشاره‌ی عرضی بغدادی به ماجرای کتابسوزی - که حتی جرجی زیدان نیز این امر را می‌پذیرد - در واقع به خرافه‌ی مشابهی اشاره دارد که بین مردم رواج داشته، و بغدادی آن را هنگام ذکر مکان کتابخانه نقل کرده است. بنابراین پرواضح است که سخن او به‌طور کلی نادرست است. عبدالوهاب نجار تاریخ‌نگار مصری می‌گوید: «او (بغدادی) به ما نگفته از کدام تاریخ و منبع این اطلاعات را گرفته است. به نظر می‌رسد که وقتی فهمید که در این مکان کتابخانه‌ای بوده که به مرور زمان از بین رفته، تصور کرده است که این کتابخانه توسط عمرو بن العاص فرمانده مسلمانان ویران شده، و شاید این ادعا توسط گفته‌های مردم عادی تقویت شده باشد». با این وجود، جرجی زیدان در مورد اشاره‌ی گذرای بغدادی ادعا می‌کند که: «این اشاره نشان دهنده‌ی اعتماد گوینده به صحت آن است، و گویا او آن را از منبع معتبری در آن زمان دریافت کرده است».

سوم: سرمنشأ داستان قبل از اسلام

در واقع، منشأ این داستان به شایعات و گفته‌های عامیانه‌ای برمی‌گردد که بغدادی از برخی ساکنان شهر اسکندریه شنیده بود که ریشه در قبل از اسلام دارد. و این داستان عامیانه در واقع انداختن آنچه در تاریخ مسیحیت رخ داده برگردن تاریخ اسلام است. در مجموعه‌ای از «دستورنامه رسولان» - که در اواخر قرن چهاردهم میلادی به‌عنوان آموزه‌های معتبر اخلاقی، نیایش، و سازمان کلیسایی نوشته شده، و به‌عنوان راهنمایی برای روحانیون مسیحی ارائه شده است - هشدار واضحی برای مؤمنان مسیحی وجود دارد که از خواندن کتاب‌های علمی، تاریخی، حقوقی، ادبی، شعری، و فلسفی خودداری

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |
نموده، و فقط به خواندن کتاب مقدس اکتفا کنند. از جمله مواردی که در آن «دستورنامه رسولان» آمده، این است: «از همه کتاب‌های بت پرستی اجتناب کن، از این گفته‌ها یا قوانین خارجی، و یا پیامبران دروغین که ایمان را متزلزل و فاسد می‌کنند، چه بهره‌ای می‌بری؟ چه ضعف‌هایی در شریعت خدا یافته‌ای که از آن به سمت خرافات و بت‌پرستی روی می‌آوری؟ اگر عقلی برای خواندن تاریخ داری، کتاب‌های پادشاهان تو را بسنده است، و در رابطه با کتاب‌های حکمت یا شعر، کتاب‌های پیامبران و ایوب و امثال را داری که در آن‌ها حکمت عمیق‌تری از تمام شاعران و فیلسوفان بت‌پرست خواهی یافت؛ زیر این‌ها سخنان خداوند حکیم و یکتا هستند، و اگر می‌خواهی چیزی بخوانی، مزامیر را داری؛ یا اگر به دنبال منشأ خلقت هستی، سفر پیدایش را داری؛ اگر به دنبال قوانین و احکام هستی که شریعت خدای مجید تو را کافی است، بنابراین از همه کتاب‌های بیگانه و شیطانی کاملاً اجتناب کن.»

در نامه‌ای که پاپ گریگوریوس اول ملقب به قدیس گریگوریوس بزرگ (۶۰۴م) به دزیدریوس، اسقف سرزمین گال (فرانسه، بلژیک و بیشتر سوئیس) فرستاد، او را به شدت از خواندن ادبیات بت‌پرستان و تقلید از آن‌ها باز می‌دارد، در جایی که می‌گوید: «نمی‌توان با یک زبان هم مسیح را ستود و هم به ستایش ژوپیتر مشغول شد... باید برای تو روشن باشد که وقت خود را صرف این سخنان مبتذل و ادبیات دنیوی نکنی، و ما خدایمان را سپاس می‌گوییم که اجازه نداد قلبت با تسبیح‌های کفرآمیز نجس شود». فلیپ شاف، الهی‌دان و مورخ کلیسایی، درباره نامه پاپ گریگوریوس بزرگ می‌گوید که آنچه در اینجا

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

جالب توجه است، مخالفت پاپ با مطالعه ادبیات سکولار است. جیمز گراوت پژوهشگر و الهی‌دان مسیحی به شباهت میان محتوای آموزه‌های پاپ گریگوریوس بزرگ و مجموعه دستورنامه‌های رسولان از یک سو، و داستان نسبت داده شده به عمر بن خطاب - رضی الله عنه - از سوی دیگر اشاره می‌کند، در جایی که می‌گوید: «این نظری بود که تفاوت چندانی با داستان یوحنا یحوی، که عبداللطیف بغدادی حدود سال ۱۲۰۰م به آن اشاره کرده ندارد. اشاره به ستون‌های سراپیوم، جایی که او معتقد بود ارسطو در آنجا تدریس می‌کرده، و به صورت گذرا به سوزاندن کتاب‌ها به دستور خلیفه اشاره می‌کند، و پس از او جزئیات ماجرا توسط ابن قفطی ذکر می‌شود. و اسقف مسیحی یعنی ابن العبری نقل می‌کند که پس از فتح اسکندریه توسط مسلمانان در سال ۶۴۲م، یوحنا یحوی کتاب‌های حکمت را درخواست کرد... و عمر پاسخ داد که اگر این نوشته‌های یونانی با کتاب خدا مطابقت دارند، بی‌فایده هستند و نیازی به نگهداری آن‌ها نیست، و اگر مخالف آن هستند، باید نابود شوند». بنابراین به نظر می‌رسد که داستان‌های عامیانه جهان مسیحی و آموزه‌های تاریخی مسیحیت پیش از اسلام در حافظه برخی از ساکنان شهر اسکندریه باقی مانده، و پس از چند قرن به وقایع اسلامی مرتبط به فتح شهر اسکندریه منقل شده است.

گرچه این احتمال، وارد و بلکه بسیار منطقی است، اما احتمال دیگری نیز وجود دارد، و آن این است که این داستان توسط مسلمانانی که شیفته ارسطو، و فیلسوفان یونانی بودند ساخته شده است. روث استیل‌هورن ماکنسن می‌گوید: «احتمال دارد که این داستان در

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

میان گروهی از دانشمندان مسلمان زاده زندقه که علاقمند به آموزه‌های یونانی بودند، پدید آمده باشد، و گویا اظهار تأسفی است از سوی آن‌ها برای نجات یافتن مقدار اندکی از میراث علمی یونان، درحالی‌که در زمان خلفای نخست از ارزش چندانی برخوردار نبودند».

در واقع، می‌توان بین این دو جمع بست، یعنی می‌توان گفت که منشأ این داستان شایعات عامیانه در میراث تاریخی مسیحی پیش از اسلام بوده و بعدها توسط برخی از کسانی که شیفته میراث یونانی بودند ساخته شده، و سپس به شکل نهایی برای اولین بار در آثار قفطی بیان شده است.

۲- داستان نزد قفطی و ابن العبری

داستان سوزاندن کتابخانه اسکندریه در نزد قفطی برخلاف بغدادی به طور مختصر نیامده، بلکه به طور مفصل و با جزئیات دراماتیک و پیچیده بیان شده است. در اینجا باید به دو نکته اشاره کنیم، اول: تمایل قفطی به فلسفه و فلاسفه و تمجید او از آن‌ها، به ویژه فلاسفه یونان، و علاقمندی او به دنبال کردن زندگی‌نامه آن‌ها. دوم: با وجود غنای مطالب تاریخی کتاب قفطی، در مورد تعداد کمی از مطالب این کتاب به منابع آن اشاره شده، و بسیاری از مطالب آن منابع ناشناخته‌ای دارند، و برخی نیز افسانه‌هایی بی‌پایه و اساس هستند، و برخی نیز اشتباه در ترجمه، و توهم‌های نویسنده در آن نمایان است. سامی التونی محقق و تاریخ‌نگار مصری در یک مطالعه مختصر درباره کتاب می‌گوید: «دغدغه نویسنده کتاب، تحقیق نبوده است. قفطی اصولاً به علوم حکمت آگاهی نداشت، و کتاب

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

او هم به خوبی ویرایش نشده است، و اخبار و اقوال و نظراتی در آن آمده است که منعکس کننده فرهنگ عصر نویسنده و قبل از آن است... و به ندرت قفطی به منابع خود اشاره کرده است». کارلو آلفونسو نلینو (۱۹۳۸م) خاورشناس ایتالیایی پس از تمجید از قفطی و بیان اهمیت کتاب او می‌گوید: «در کتاب قفطی افسانه‌ها و خرافات مربوط به دوره‌های باستانی پیش از عصر یونان یافت می‌شود... این داستان‌ها از مدت‌ها قبل در میان عرب‌ها رواج داشته، و بلکه عرب‌ها آن‌ها را از کتاب‌های یونانی و سریانی گرفته‌اند. و گاهی اوقات نویسندگان به دلیل تفاوت، تحریف و تصحیف در برخی منابع خود دچار سردرگمی شده است، حتی گاهی دو مرد را یکی معرفی کرده است... از عجیب‌ترین اشتباهات او در آنچه از کتاب الفهرست گرفته، این است که در رابطه با یک ماده خاص گفته است: (بادورگوگا، هندی رومی جیلی، کتاب استخراج آب‌ها را دارد) این در حالی است که عالمی به نام بادورگوگیا اصلاً وجود نداشته، بلکه بادورگوگیا نام کتاب بوده که معنای آن صنعت استخراج آب‌ها است».

به هر حال، شاید مهم‌ترین نکات در مورد ماجرای کتابسوزی اسکندریه عبارت باشند از:

اول: منابع در داستان پیچیده قفطی

با تحلیل داستان قفطی متوجه می‌شویم که این داستان ترکیبی از چندین داستان، و منبع است که جمع‌آوری و ساخته و پرداخته شده‌اند و برای اولین بار در کتاب قفطی به شکل نهایی خود ظاهر شده است. از جمله موارد موجود در داستان قفطی عبارتند از: (الف) مقدمه‌ای که قفطی درباره بیوگرافی یوحنا نحوی آورده و به بازگشت او از اعتقاد

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

تثلیث، و گفتگوی علمای مسیحی با او، و زنده ماندنش تا زمان فتح اسلامی اسکندریه، و دیدار او با عمرو بن العاص، و احترام گزاردن عمرو به او اشاره کرده برگرفته از کتاب الفهرست ابن ندیم است، که خود ابن ندیم هم منابع خود را معرفی نکرده است. (ب) همچنین آن بخش داستان که یوحنا ی نحوی - پس از پرسش عمرو از او درباره کتابخانه و جمع‌آوری کتاب‌ها - درباره طولومیوس فیلادلفوس پادشاه اسکندریه و دستور او به زمیره برای جمع‌آوری کتاب‌های نفیس ذکر می‌کند، به‌طور خاص در کتاب الفهرست آمده، و ابن ندیم آن را به تاریخ اسحاق راهب نسبت داده است. (ج) داستان گفتگوی یوحنا ی نحوی با عمرو بن العاص درباره درخواست آزادسازی کتاب‌ها و مکاتبه عمرو با عمر بن خطاب - رضی الله عنهما - و دستور به سوزاندن کتاب‌ها و توزیع آن در هزاران حمام و... برای اولین بار به همین شکل در کتاب قفطی و بدون ذکر منبع آمده است.

دوم: یوحنا ی نحوی، قهرمان داستان

تمام داستان در کتاب قفطی حول محور شخصیت جان فیلوپونوس، معروف به یوحنا ی نحوی فیلسوف، منطق‌دان و الهی‌دان مسیحی مشهور، می‌چرخد. برنارد لوئیس خاورشناس آمریکایی می‌گوید: «کتاب قفطی شامل زندگی‌نامه یوحنا ی نحوی است، و از طریق آن، داستان‌هایی را نقل می‌کند که این افسانه به آن متکی است».

متن قفطی دارای اشتباهات روشنی است که مهم‌ترین آن عبارتند از:

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

(الف) زنده بودن یوحنا نحوی در زمان فتح اسلامی اسکندریه: برنارد لوئیس اشاره می‌کند که یکی از مشکلات این داستان این است که یوحنا نحوی احتمالاً یک قرن پیش از این حادثه از دنیا رفته است. روث استیل هورن ماکنسن می‌گوید: «جدی‌ترین تناقض در این داستان، نقشی است که یوحنا نحوی بازی می‌کند؛ آنچه روشن است این است که او قبل از سال ۵۴۰ میلادی می‌نوشت، یعنی احتمالاً قبل از به قدرت رسیدن ژوستینیان در سال ۵۲۷ میلادی، یعنی بیش از یک قرن قبل از تصرف اسکندریه توسط عرب‌ها در سال ۶۴۲ میلادی». آلفرد باتلر مورخ بریتانیایی می‌گوید: «ما باید به دو مسئله مهم در این رابطه توجه کنیم؛ اول: آیا یوحنا نحوی در زمان فتح مصر توسط عرب‌ها زنده بود؟ ... در مورد این مسئله به طور قطع می‌توان گفت که یوحنا نحوی در سال ۶۴۲م زنده نبوده است». در واقع شواهد نشان می‌دهد که یوحنا نحوی چندین دهه قبل از ظهور اسلام از دنیا رفته است، و مشهور است که او حدود سال ۴۹۰ میلادی به دنیا آمده، و حدود ۵۷۰ از دنیا رفته است، درحالی‌که ظهور اسلام در سال ۶۱۰/۶۰۹ میلادی بود، و مسلمانان در سال ۶۴۲ اسکندریه را فتح کردند. آنچه از سخنان تاریخ‌نگاران در منابع تخصصی برمی‌آید این است که یوحنا نحوی حدود سال ۵۷۰ بعد از میلاد از دنیا رفته است. آنچه تأیید می‌کند یوحنا نحوی مدتی طولانی پیش از ظهور اسلام زندگی می‌کرده، نوشته‌های فلسفی اوست، مانند کتاب «شرح السماع الطبیعی» که در آنجا می‌گوید که آن را در سال ۵۱۷ میلادی نوشته است. یوحنا نحوی در مقدمه کتاب خود می‌گوید: «ما می‌گوییم که اکنون سال، ماه و روزی وجود دارد، سال ۲۳۳ دقلدیانوس، ماه بشنش (ماه نهم تقویم

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

مصری و قبطی قدیم) و روز دهم است». خانم سارا برودی، فیلسوف بریتانیایی، و استاد فلسفه باستان با گرایش تخصصی افلاطون و ارسطو و مترجم کتاب «شرح السماع الطبيعي» می‌گوید: «در تقویم گریگوری، این تاریخ پنجم آوریل سال ۵۱۷ میلادی است، یعنی زمانی که یوحنا یوحنا نحوی حدود ۲۷ سال داشت». همچنین سر ریچارد سورابجی - مورخ بریتانیایی و استاد فلسفه غربی باستان و استاد افتخاری فلسفه در کالج کینگز لندن و ناظر بر ترجمه آثار یوحنا نحوی - تأیید می‌کند که او در سال ۵۱۷ میلادی شرحی بر کتاب ارسطو نوشته است. و این همان سالی است که استاد او آمونیوس روزهای آخر عمرش را سپری می‌کرد. پروفیسور لیندرت ویسترینگ، متخصص در تحقیق و ترجمه میراث فلسفی قدیم نیز این نکته را تأیید نموده و بر اساس بازسازی زمانی که انجام داده تاریخ احتمالی تولد آمونیوس را بین سال‌های ۴۳۵ و ۴۴۵ میلادی دانسته، به این معنا که سن او در سال ۵۱۷ میلادی به هنگام تألیف کتاب «شرح السماع الطبيعي» توسط شاگردش یوحنا نحوی بین ۷۲ و ۸۲ سال بوده است. معنای سخن این است که یوحنا نحوی در زمان فتح اسکندریه توسط مسلمانان باید ۱۵۱ سال داشته باشد.

خود یوحنا نحوی در کتاب «پاسخ به پروکلس در مورد قدمت جهان» تصریح می‌کند که آن را در سال ۵۲۹ میلادی نوشته است، و ریچارد سورابجی، و پروفیسور جان دیلون استاد زبان یونانی در کالج ترینیتی دوبلین، و جوئل کرایمر محقق متخصص در آثار یوحنا نحوی هم این مسئله را تأیید کرده‌اند، که به این معناست که یوحنا نحوی این اثر خود را ۱۱۲ سال قبل از فتح اسلامی اسکندریه نوشته است!

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

توجه مهم: آنچه در اینجا شایان توجه است، این است که بیشتر کسانی که در رابطه با تاریخ فلسفه، و فلسفه در اسلام قلم‌فرسایی کرده‌اند، با دیدگاه‌های فلسفی یوحنا نحوی آشنا بوده، و برخی کتاب‌های او را مطالعه کرده بودند، اما شناخت دقیقی از زندگی او نداشتند!

بعنوان مثال، ابن ندیم (۹۹۴ میلادی) که مرجع علمای مسلمان و غیرمسلمان پس از خود است، اطلاعات مفصلی درباره زندگی و کتاب‌های یوحنا نحوی ارائه کرده که هیچ‌گاه شامل ماجرای کتابسوزی اسکندریه نیست. اطلاعات بسیار ابن ندیم نشان از آگاهی گسترده او دارد، او در کتاب خود (الفهرست) نوشته است: «یوحنا نحوی در مقاله چهارم از تفسیر خود برای «کتاب السماع الطبيعي» در مورد زمان مثالی آورده و می‌گوید: مانند این سال ما، که سال سیصد و چهل و سه دقلدیانوس قبطی است. و این نشان می‌دهد که بین ما و یوحنا نحوی بیش از سیصد سال فاصله است». با وجود آگاهی ابن ندیم از این اطلاعات مهم در کتاب یوحنا نحوی، نقل تاریخ و محاسبات تاریخی او نادرست بوده، به همین دلیل وی بقای یوحنا نحوی تا زمان عمرو بن العاص را نادرست نمی‌داند، و پس از او نویسندگان دیگر متوجه این اشتباه محاسباتی ابن ندیم نشده، و معاصرت یوحنا نحوی با عمرو بن العاص را پذیرفته‌اند.

سپس ابوسلیمان محمد بن بهرام سیستانی، منطق‌دان مشهور (۱۰۰۰ میلادی) می‌گوید: «یوحنا نحوی در زمان عمرو بن العاص می‌زیست و بر او وارد شد». و می‌افزاید که یوحنا نحوی نصرانی بود و در اسکندریه نزد آمونیوس درس خوانده بود، و آمونیوس

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

نزد پروکلس. یوحنا نحوی می‌گفت که پروکلس را درک کرده، و او پیرمرد کهنسالی بود که بخاطر پیری اش هیچ بهره علمی از او برده نمی‌شد. باید در نظر داشت که پروکلس در سال ۴۸۵ میلادی درگذشته است! سپس ابن باجه فیلسوف (۱۱۳۸ میلادی) یوحنا نحوی را با یحیی بن عدی اشتباه گرفته و می‌گوید: «یحیی بن عدی نحوی!» پس از او ظهیرالدین بیهقی (۱۱۶۹ میلادی) یوحنا نحوی را از دیلم دانست و گفت که او تا زمان خلافت علی بن ابی‌طالب - رضی الله عنه - می‌زیسته است! و داستانی را نیز از او نقل کرد. سپس ابن ابی‌صبیعه (۱۲۷۰ میلادی) نوشت که یوحنا نحوی از عمر طولانی برخوردار بود، او می‌گوید: «از جمله اسکندرانی‌ها یحیی نحوی اسکندرانی بود که تا اوایل اسلام عمر کرد». او این اطلاعات را از ابن ندیم گرفته، اما اطلاعات عجیب دیگری را ذکر نموده و می‌گوید که آن‌ها را در (برخی از تواریخ نصارا) یافته است، از جمله اینکه یوحنا نحوی در منصب اسقف در سال ۴۵۱ میلادی در مجمع خلقیدونیه با پیروانش دیدار داشته است، با وجود اینکه بین این مجمع و فتح اسلامی اسکندریه حدود دو قرن فاصله است! سپس شمس الدین شهرزوری (۱۲۸۸ میلادی) مدعی شد که یوحنا نحوی تا زمان معاویه می‌زیسته و حتی به خدمت او در آمده و در دربار معاویه طبابت می‌کرده است! شهرزوری در جای دیگر ادعا می‌کند که عمرو بن العاص در زمان پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به اسکندریه سفر کرده و به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - گزارش داده است که در آنجا مردمی را دیده که لباس‌های بلند برتن داشته و حلقه‌هایی را تشکیل می‌دهند و از مردی به نام ارسطو یاد می‌کنند که لعنت خدا بر او باد، پیامبر - صلی الله علیه وسلم -

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

فرمودند: «آرام باش ای عمرو، ارسطو پیامبر بود، اما قومش او را نادیده گرفتند!» این اطلاعات فلاسفه مسلمان و مسلمانانی است که در مورد تاریخ فلسفه مطلب نوشته‌اند، که می‌توان گفت برای شناخت زندگی یوحنا نحوی نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

(ب) در مورد رد عقیده تثلیث توسط یوحنا نحوی: یوحنا نحوی - فیلسوف و منطق‌دان مسیحی - عقیده تثلیث را رد نمی‌کرد، بلکه می‌کوشید مفهوم تثلیث را با استفاده از مفاهیم فلسفی و اصطلاحات ارسطویی نزدیک کند. او بر این باور بود که تثلیث یک خدا در سه اقتوم (پدر، پسر، روح القدس) نیست، بلکه در واقع سه خدای جداگانه هستند. اما برای دوری از هرگونه ارتباط با مفهوم چند خدایی و بت‌پرستی که افراد آن به صورت جداگانه متمایز هستند، او تأکید می‌کند که افراد تثلیث از یک طبیعت الهی یکسان هستند که به معنای (شامل طبیعت = hypostaseis) است. این چیزی است که پروفیسور الین موهلبرگر - مسیح‌شناس و باستان‌شناس آمریکایی و استاد دانشگاه میشیگان و مترجم «رساله تثلیث» یوحنا نحوی - هم آن را تأیید می‌کند، و می‌گوید که گفته شده یوحنا نحوی بر این باور بود که در تثلیث، سه خدا وجود دارند، نه یک خدا، و این به معنای متعارف تثلیث در بسیاری از فرق اولیه مسیحی به عنوان افراد نبود، بلکه به معنای فلسفی تثلیث بر اساس فلسفه متافیزیکی ارسطویی در (انواع) بود. یوحنا نحوی فهم خود از تثلیث را بر اساس اصطلاحات منطق ارسطویی ارائه داد، به طوری که پدر، پسر، و روح القدس را اشیاء جداگانه و متفاوتی (به حسب انواع) دانست.

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

گوستاو باردی یکی از بزرگ‌ترین متخصصان مطالعات مسیحی و عصر باستان در دوران خود می‌گوید: «یوحنا نحوی فردی خاص از میان مسیحیان بود، و بر این باور بود که باید آموزه‌های کلیسا را از طریق ادله فلسفی اثبات کرد، بنابراین او با استفاده از تعاریف ارائه شده توسط فلاسفه کوشید که مفهوم تثلیث و تجسد را بازسازی کند». پدر صموئیل آخن، فیلسوف، الهی‌دان، و مورخ مسیحی دلیل تمایز یوحنا نحوی را تلاش او برای غرق کردن مفهوم تثلیث در اصطلاحات منطقی ارسطویی، و رسیدن به این نتیجه می‌داند که سه کلیات «عام مجرد هستند و نه خصوصی و نه حقیقت مشخص». و یوحنا نحوی واژه «طبیعت» را به معنای اقنومی (hypostaseis) نمی‌فهمد، بلکه آن را به معنای وجودی (Ousia) می‌فهمد. او می‌گوید: «ما از پدرانمان آموخته‌ایم که مسیح در ذات جوهر با خدای پدر، و در ذات جوهر با ما یکی است. آن‌ها نیاموختند که پسر دارای همان اقنوم با پدر است، نه همان اقنوم با ما».

یک رساله مسیحی قدیمی به زبان سریانی وجود دارد که حاوی گزیده‌هایی از نوشته‌های یوحنا نحوی در مورد تثلیث و نقد آن است، و در آن، باور یوحنا به تثلیث بعنوان (سقوط در بدعتی که به تعدد جوهرهای تثلیث مقدس اعتراف می‌کند) توصیف شده است؛ گفته شده که این بدعت (نتیجه شرک بت‌پرستی) است. بنابراین، پدر اوی مایکل لانگ، الهی‌دان، دانش‌آموخته دانشگاه آکسفورد، استاد مؤسسه ماریفیل در برمینگهام، و مشاور پاپ می‌گوید: «یوحنا نحوی به خاطر این اعتقادش به ارتداد متهم نشد، بلکه به بدعت متهم شد، و شواهد صحیح نشان می‌دهد که او همیشه مسیحی باقی ماند».

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب | البته این مفهوم فلسفی تثلیث نزد یوحنا ی نحوی برای مسیحیت جدید نیست و شباهت زیادی به دیدگاه بسیاری از فلاسفه مسیحی و کسانی که آن‌ها را بدعت‌گذار می‌نامند، دارد. و این نشان می‌دهد که روایت قفطی در آنجایی که می‌گوید: «او پس از خواندن کتاب‌های حکمت، از آنچه نصارا در مورد تثلیث باور دارند برگشت، زیرا برای او امکان نداشت که واحد را سه و سه را واحد کند» نادرست بوده است. یوحنا ی نحوی در واقع تثلیث را باطل نمی‌دانست و آن را رد نمی‌کرد، و حتی دیگر اصول مسیحیت پولسی را نیز انکار نمی‌کرد. انکار عاقلانه واحد را سه و سه را واحد کردن، نیازی به کتاب‌های حکمت (فلسفه یونانی) ندارد، بلکه همان کتاب‌های حکمت نیز تثلیث را آموزش داده و توجیه می‌کنند. ایده تقدیس عدد سه و ایده تثلیث در محیط یونانی و دیگر محیط‌های بت پرستی ریشه دارد. ارسطو بر این باور بود که ایده سه گانه به بزرگداشت خدا می‌انجامد. استاد او افلاطون نیز جملاتی را تکرار می‌کرد که تقریباً با مطالب آغاز انجیل یوحنا مطابقت داشت، واله‌دانان بزرگ مسیحی به آن افتخار می‌کردند، و آن را دلیلی بر درستی ثالوث می‌دانستند. آگوستینوس (۴۳۰ میلادی) می‌گوید: «در آنجا (یعنی در کتاب‌ها افلاطون، به گفته توماس آکویناس) خواندم که در آغاز، کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود». توماس آکویناس (۱۲۷۴ میلادی) درباره مسیحیان می‌گوید: «در ثالوث اقنوم‌ها، ارسطو در کتاب آسمان و جهان گفت: به این عدد - یعنی سه‌گانه - خداوند یکتا که از صفات مخلوقات برتر است، بزرگ داشته می‌شود».

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

میخائیل سرویتوس، عالم دینی کاتولیک (۱۵۵۳ میلادی)، تأکید می‌کرد که عقیده تثلیث از تعالیم خداوند و پیشینیان مسیحی نیست، بلکه از آموزه‌های فیلسوفان یونانی وارد مسیحیت شده است. او چندین کتاب در نقد عقیده تثلیث نوشت، و آن را کار شیطان می‌دانست. شاید قفطی و دیگران با ذکر این موضوع قصد داشتند تأثیر «فلسفه مبارک» را در چشم محافل اسلامی زیبا جلو دهند. همچنین از دیگر دلایلی که صحت داستان قفطی را زیر سؤال می‌برد این است که او می‌گوید: «یوحنا یحوی بر عمرو وارد شد، و عمرو پس از اینکه از دانش و اعتقاد او و آنچه بین او و مسیحیان پیش آمده بود، آگاه شد وی را گرامی داشت و برای او احترام قائل شد، و سخنان او را در ابطال تثلیث شنید، و از آن خوشش آمد.» پس طبق ادعای قفطی و دیگران، عمرو بن العاص در نظریات پیچیده و فلسفی یوحنا یحوی در مفهوم ثلوث چه یافت که از آن خوشش آمد، و او را گرامی داشت؟

(ج) برخلاف آنچه قفطی ذکر کرده، ثابت نشده است که علمای مسیحی در زمان زندگی یوحنا یحوی او را محکوم کرده باشند، بلکه کلیسا در شورای سوم قسطنطنیه در سال‌های ۶۸۰-۶۸۱ میلادی، یعنی بیش از یک قرن پس از مرگ او و بیش از چهل سال پس از فتح اسلامی اسکندریه، او را به دلیل مفهوم فلسفی ثلوثی که ارائه کرده بود، به عنوان بدعت‌گذار محکوم کرد.

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

سوم: صحابی فلسفه دوست!

محتوای روشن این داستان نشان می‌دهد که هدف از ساخت آن، بزرگداشت شأن کتاب‌های منطق و فلسفه و تمجید از فیلسوفان و میراث آن‌ها بوده است، و از آنجایی که این فیلسوف و منطق‌دان مورد ستایش عمرو بن العاص قرار گرفته و عمرو او را به داشتن «عقل و فکر درست» متصف نموده، بسیار طبیعی است که او را گرامی داشته و بلکه برای استفاده از دانش ارسطویی، او را همراهی کند، و مفتون مباحث فلسفی او در مورد حدوث جهان و قدمت آن شود. قفطی می‌گوید: «و عمرو نیز سخنان او را در مورد پایان جهان شنید و مفتون شد، و زمانی که حجت‌های منطقی و الفاظ فلسفی او را شنید که عرب‌ها با آن ناآشنا بودند، از آنجایی که خود انسان عاقل و خوش شنود و دارای فکر صحیح بود، وی را همراهی کرد و به ندرت از او جدا شد.»

چهارم: افسانه حمام‌های سوزان!

داستان سوزاندن کتاب‌های فلسفه، منطق، ادبیات و غیره در حمام‌ها و ادامه عملیات سوزاندن به مدت شش ماه، افسانه‌ای ساده لوحانه است که برای اغراق در بزرگی فقدان کتاب‌های منطق، فلسفه و ادبیات بیان شده است و سازنده آن از کمترین اطلاعات ضروری برای پنهان کردن این دروغ بی‌بهره بوده است. چنانکه بسیاری از محققان و پژوهش‌گران این موضوع را تأیید می‌کنند.

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

نکته قابل توجه: بالاترین عدد گفته شده در تعداد کتاب‌های کتابخانه اسکندریه در اوج دوران خود پیش از اسلام (۷۰۰.۰۰۰) کتاب بوده، و تعداد حمام‌های شهر اسکندریه چنانکه چندین مورخ از جمله مورخ مسیحی پاتریک افیشوس سعید بن بطریق (۹۴۰ میلادی) در کتاب خود «تاریخ المجموع علی التحقیق والتصدیق» ذکر کرده‌اند، چهار هزار حمام بوده است. اگر فرض کنیم داستان قفطی درست باشد و کتاب‌ها برای گرم کردن آب در این حمام‌ها توزیع شده باشد، سهم هر حمام از این کتاب‌ها فقط (۱۷۵) کتاب خواهد بود، و سوزاندن این تعداد کتاب اندک، تنها چند ساعت، و یا در بهترین حالت چند روز زمان می‌برد، نه شش ماه که داستان ادعا می‌کند!

با فرض درست پنداشتن این رویداد دراماتیک، هیچ انسان خردمندی نمی‌تواند تصور کند که صحابه - رضی الله عنهم - خود عملیات سوزاندن را انجام داده‌اند و یا کتاب‌ها را با دست‌های خود به هر یک از این حمام‌های بسیار زیاد برده‌اند. کسی که اندک خردی داشته باشد نمی‌تواند تصور کند که صحابه - رضی الله عنهم - و مسلمانان همراهشان کارهای مهم و اساسی خود را رها کرده و جبهه‌های نبرد که هنوز آتش آن شعله‌ور بود را ترک کرده، و از پیشرفت نظامی مستمر و مؤثر خود دست کشیده و وقت خود را صرف حمل و توزیع صدها هزار کتاب به چهار هزار حمام و نظارت بر عملیات سوزاندن آن به مدت شش ماه کامل کرده باشند. بلکه عقل و خرد حکم می‌کند که آن‌ها به اهل اسکندریه دستور داده‌اند که این کار را انجام دهند، و با این کار وظیفه علاقمندان به فلسفه برای

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

حفاظت از آن کتاب‌ها و جلوگیری از سوزاندن آن‌ها را آسان کرده‌اند، که خود به معنای نجات کتاب‌های بزرگ آن کتابخانه است، و این اتفاق رخ نداده است.

آلفرد باتلر می‌گوید: «عمر بن العاص - که از دادن آن کتاب‌ها به دوستش یوحنا نحوی امتناع ورزید - آن‌ها را به دست صاحبان حمام‌های شهر نمی‌سپرد؛ زیرا اگر این کار را می‌کرد، یوحنا نحوی یا دیگران می‌توانستند در آن شش ماه کتابسوزی، تعداد زیادی از آن کتاب‌ها را به قیمت ناچیز بگیرند و نجات دهند». مورخ روث استیل‌هورن ماکنسن می‌گوید: «بسیار بعید است که عمر بن العاص دستور به نابودسازی کتاب‌ها داده باشد؛ زیرا اگر چنین کاری کرده بود، باید در توزیع آن‌ها به حمام‌های شهر درگیر می‌شد، که این ترتیب، نیازمند تلاش زیادی بود که خود نوعی تأخیر ایجاد می‌کرد و به کتاب دوستان این فرصت را می‌داد که از این فرصت برای نجات بسیاری از نسخ ارزشمند استفاده کنند. تصویر چهارهزار حمام شعله‌ور شده به مدت شش ماه دقیقاً یک داستان خیالی است».

اگر واقعا اراده‌ای برای سوزاندن کتاب‌ها و تخریب این کتابخانه وجود داشت، فاتحان - رضی الله عنهم - نیازی به داستان دراماتیکی مانند آن نداشتند. تنها کاری که لازم بود انجام دهند جمع آوری آن‌ها در یک زمان یا مکان‌های محدود و تخریب فوری آن‌ها با سوزاندن یا انداختن در دریا بود که ساده‌ترین روش است.

برنارد لوئیس خاورشناس آمریکایی مجموعه‌ای از انتقادات را به ساختار این داستان جعلی مطرح کرده است، از جمله اینکه: کاغذ پس از فتح اسلامی وارد مصر شد، و بسیاری از کتاب‌ها، اگر نه اکثر آن‌ها در آن زمان، روی پوست نوشته می‌شد که برای سوزاندن جهت

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

ایجاد گرمایش اصلا مناسب نیست. آلفرد باتلر می‌گوید: «بی‌شک بسیاری از کتاب‌ها در مصر در قرن هفتم بر روی پوست نوشته شده بود که اصلا برای سوخت مناسب نیست... و بسیاری از کتاب‌های قدیمی که در کتابخانه سراپیوم بودند روی پوست نوشته شده بودند». برنارد لوئیس تأکید می‌کند که گرم نگه داشتن چهارهزار حمام به مدت شش ماه نیازمند وجود کتابخانه‌ای خیالی با حداقل ۱۴ میلیون کتاب است. آلفرد باتلر می‌گوید: «آوردن داستان به این شکل خنده دار است».

بنابراین، این داستان یک افسانه است که در دوره‌ای متأخر ساخته شده و سازنده آن از دانش ضروری برای ساختن آن، از جمله در رابطه با نوع کاغذ، تعداد کتاب‌ها، تاریخ، مکان، تعداد حمام‌ها، و طبیعت کار صحابه و مسلمانان در آن زمان بی‌بهره بوده است.

پنجم: آیا در زمان فتح اسلامی، کتابخانه‌ای در اسکندریه وجود داشت؟

وجود کتابخانه در اسکندریه پیش از فتح اسلامی، اساس و حقیقتی ندارد. کتابخانه‌های بزرگ و کوچک مصر پیش از فتح اسلامی چندین بار تخریب شدند، لذا کتابخانه‌ای برای تخریب وجود نداشت. روث استیل‌هون ماکنسن مورخ مشهور غربی می‌گوید: «دانشمندان بر این باور هستند که بسیار بعید است که کتابخانه‌ای تا زمان فتح اسلامی اسکندریه باقی مانده باشد.. عدم وجود هرگونه اشاره به چنین کتابخانه‌ای در تمامی نوشته‌های بعدی، چه پیش از فتح اسلامی و چه قرون پس از آن، را می‌توان گواهی خاموش بر ناپدید شدن آن‌ها دانست.» همچنین روی مک لیود، تاریخ‌نگار آمریکایی و رابرت بارنز پژوهش‌گرو متخصص فلسفه باستان می‌گویند: «هیچ اشاره‌ای به کتابخانه»

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

اسکندریه در ادبیات مسیحی قرون پس از این تاریخ (قرن چهارم میلادی) وجود ندارد. دکتر دینا دیلیا می‌گوید: «احتمالا بسیاری از نسخه‌های خطی بت پرستی در کتابخانه اصلی و ملحقات آن از غارت‌های مسیحیان متعصب در دوران باستان متأخر نجات یافته باشند».

لازم به ذکر است که شهر اسکندریه و کتابخانه بزرگ آن، و معبد و کتابخانه سراپیوم چندین بار پس از میلاد دچار تخریب‌های بزرگ و کوچک شدند. آمیانوس ماریسیلیانوس تاریخ‌نگار مشهور رومی (قرن چهارم میلادی) حدود سال ۳۷۸ میلادی نوشت که کتاب‌هایی که با تلاش‌های مستمر دودمان بطلمیوس جمع آوری شده بودند، در جنگ اسکندریه زمانی که شهر تحت تصرف قیصر دیکتاتور بود غارت شده و سوزانده شدند. جیمز گراوت، پژوهشگر تاریخ روم، اشاره می‌کند که آفتونیوس انطاکی یونانی خود معبد سراپیوم در اسکندریه را که به عبادت سراپیس و ایزنس اختصاص داشت مشاهده کرده بود، درست پیش از تخریب آن در سال ۳۹۱ میلادی، و در آنجا اتاق‌هایی حاوی کتاب‌هایی برای مطالعه عمومی وجود داشت. در سال ۳۹۱ میلادی تئودوسیوس اول بت پرستی را ممنوع کرد، و در بیانیه‌ای به حاکم و فرمانده نظامی مصر دستور داد که هیچ کسی قربانی نکند، و به معابد نرود، و اماکن مقدس را تقدیس نکند. سقراط سکولاستیکوس قسطنطینی (۴۳۹ میلادی) و تاریخ‌نگار تئودوریتوس (۴۵۷ میلادی) اسقف قورش ذکر کرده‌اند که تئودوسیوس اول به درخواست تئوفیلوس پاتریارک اسکندریه دستور تخریب معابد را صادر کرد که باعث شورش‌هایی شد، و معبد سراپیوم توسط گروهی از مسیحیان

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

متعصب تخریب شد. ایونابیو (۴۱۴ میلادی) با تلخی و ابراز تأسف می‌گوید: «عبادت‌های معابد در اسکندریه و ضریح سرابیس بر باد رفته‌اند، نه تنها مناسک عبادی، بلکه بناها نیز از بین رفته‌اند». بنابراین، معبد، و مجسمه‌ها و قربان‌گاه‌ها نابود شدند، «تنها کف معبد سراپیوم به دلیل سنگینی سنگ‌ها برداشته نشد».

الکساندر کرافتچوک دربارهٔ حادثهٔ سوزاندن و تخریب معابد و کتابخانه‌های اسکندریه، از جمله «سراپیوم»، به دست قیصر تئودوسیوس اول به درخواست پاتریارک ثوفیلوس و تبدیل آن‌ها به کلیسا، و مهاجرت اساتید باقی‌مانده به قسطنطنیه صحبت کرده است. او دربارهٔ رویدادهای سال ۳۹۱ میلادی بر اساس روایت‌های قدیمی می‌گوید: «حاکم و فرماندهٔ نظامی به تخریب معابد کمک نموده، و بناها را به خرابه‌ها تبدیل کردند، مجسمه‌ها را شکستند یا ذوب کردند تا به‌عنوان مصالح در کلیسای اسکندریه استفاده شوند... با قاطعیت می‌توان گفت که آمونیوس (استاد یوحنا یوحنا نجوی) که قبلاً به او اشاره کردیم، از این حادثه بسیار ناراحت شد و ابراز تأسف کرد». تیم اونیل متخصص تاریخ باستان و قرون وسطی تأکید می‌کند: «هیچ دلیلی وجود ندارد که نشان دهد سراپیوم هنوز تا سال ۳۹۱ میلادی حاوی کتابخانه‌ای بوده است، بلکه برخی شواهد قوی خلاف آن را نشان می‌دهد. ما حداقل پنج روایت از تخریب سراپیوم داریم، از کسانی مانند: روفینیوس تئورانوس، سقراط سکولاستیکوس، سوزومن، تئودوریت و ایونابیو انطاکی، وجود پنج روایت پیرامون یک حادثه در تاریخ باستان بسیار نادر دیده می‌شود، و آن را یکی

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

از بهترین وقایع مستند آن دوره می‌سازد. نکته مهم این است که هیچ‌یک از آن‌ها اشاره‌ای به کتابخانه نکرده‌اند».

خانم زیگرید هونکه خاورشناس آلمانی می‌گوید: «در سال ۳۹۱ میلادی، برای ادامه ریشه‌کن کردن کافران - یعنی غیر مسیحیان - پاتریارک ثئوفیلوس موفق شد از قیصر تئودوسیوس اول اجازه بگیرد تا «سراپیوم» بزرگ‌ترین و آخرین آکادمی و منبع حکمت دوران باستان و مقصد جویندگان حکمت را تخریب کند، و کتابخانه آن با ۳۰۰ هزار نسخه خطی را به آتش بسپارد، و در عوض بر روی خرابه‌های آن صومعه و کلیسا بسازد».

پولس اوروسیوس (۴۱۸ میلادی) در کتاب ششم خود از «هفت کتاب تاریخ علیه بت پرستان» در مورد وقایع سال ۴۱۰ میلادی می‌نویسد که در آن زمان، فرمانده نظامی برای کشتن قیصر برنامه‌ریزی کرد و نبردی علیه او به راه‌انداخت که منجر به سوختن ناوگان سلطنتی در ساحل شد. از این آتش‌سوزی، شعله‌ها به بخشی از شهر گسترش یافتند و در نتیجه، بقایای کتاب‌هایی که به‌طور اتفاقی در یکی از ساختمان‌های نزدیک محل حادثه ذخیره شده بودند، سوخت. جیمز گروات تأیید می‌کند که شهر اسکندریه و ساختمان‌های آن پس از سال ۳۹۱م به دلیل درگیری‌های دینی و سیاسی یا بلایای طبیعی مانده زلزله و سونامی چندین بار تخریب شده‌اند. با این حال، بقایای ستون‌های رواق شهر نجات یافتند، و توسط مسافران عربی که بعدها از مصر بازدید کردند، توصیف شده‌اند.

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

لوئیس سیدیو خاورشناس فرانسوی درباره کتابخانه معبد سراپیوم می‌گوید: «بیشتر آن در زمان شاه تئودوس در سال ۳۹۰ میلادی سوزانده شد». جیمز هانام درباره کتابخانه بزرگ اسکندریه که به نام کتابخانه سلطنتی نیز معروف است، می‌گوید: «به‌طور قانع‌کننده‌ای ثابت شده است که کتابخانه سلطنتی تا زمان رسیدن عرب‌ها به اسکندریه قطعاً وجود نداشته است، و این خود، ادعای ارتباط عرب‌ها با سوزاندن کتابخانه را رد می‌کند». برنارد لوئیس خاورشناس آمریکایی نیز با تأیید این موضوع می‌گوید: «شواهد خوبی وجود دارد که نشان می‌دهد خود کتابخانه مدت‌ها قبل از رسیدن عرب‌ها به مصر تخریب شده بود». حتی کسانی که مدعی صحت این داستان هستند، اعتراف می‌کنند که تعداد کتاب‌ها به دلیل آتش‌سوزی‌های قبل از اسلام که توسط بت‌پرستان و مسیحیان انجام شد، کاهش یافته بود. جرجی زیدان می‌گوید: «انکار نمی‌کنیم که بخش‌هایی از این کتابخانه قبل از اسلام سوخته است».

حقیقت این است که کتابخانه‌های اسکندریه پیش از فتح اسلامی دیگر وجود نداشتند، و به دلیل جنگ‌های بین بت‌پرستان، و سپس تلاش مسیحیان برای ریشه‌کن کردن بت‌پرستی و تخریب معابد آن‌ها، تخریب و سوزانده شدند. بنابراین، گوستاولوبون خاورشناس فرانسوی می‌گوید: «ادعای سوزاندن کتابخانه اسکندریه... نادرست بوده، و شواهد روشنی که سراغ داریم نشان می‌دهد که این مسیحیان بودند که قبل از فتح اسلامی کتاب‌های مشرکان را در اسکندریه سوزاندند». خانم زیگرید هونکه خاورشناس آلمانی پس از بررسی تاریخ کتابخانه‌های مصر پیش از اسلام و آنچه که بت‌پرستان و

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

مسیحیان بر سر آن‌ها آوردند، می‌گویند: «بنابراین می‌بینیم که در زمان ورود عرب‌ها به اسکندریه در سال ۶۴۲، تمامی کتابخانه‌های اسکندریه از بین رفته بودند و کتابخانه‌ای وجود نداشت، پس چگونه می‌توان این ادعای غربی‌ها را پذیرفت که صدها هزار نسخه خطی که در کتابخانه موسیون - بزرگ‌ترین کتابخانه دربردارنده آثار ادبیات قدیم - وجود داشت توسط عرب‌ها سوزانده شده و به مدت شش ماه از آن‌ها برای گرم کردن آب حمام‌ها استفاده شده است؟»

ششم: اصل عربی داستان و عدم وجود اصل سریانی و قبطی آن!

اصل کتاب ابن العبری به سریانی نوشته شده، و عمدتاً درباره تاریخ کلیسا است، و گفته می‌شود که آن را از منابع سریانی، عربی، فارسی و یونانی گردآوری کرده است. مورخ جیمز هانام ذکر می‌کند که کار ابن العبری در کتاب بزرگ تاریخش که به سریانی نوشته شده، تنها خلاصه نویسی از کتاب مورخ میخائیل سریانی (۱۱۹۹م) و برخی کتب سریانی دیگر بوده است. سپس خود ابن العبری بخش اول آن که مربوط به تاریخ اسلام و عرب‌ها بود را به زبان عربی ترجمه کرده است. و در این ترجمه مطالبی از منابع عربی را نیز به آن افزوده و در نهایت کتاب (تاریخ مختصر الدول) خود را منتشر کرده است. ابن العبری در مقدمه کتابش (تاریخ مختصر الدول) درباره منابعش می‌گوید: «این مختصری از شرح دولت‌هاست که در اختصار آن کوشیده‌ام به ذکر آنچه از خیر و شر امور حاکمان و حکیمان که برای تشویق و تهدید مناسب است اکتفا کنم، و در جمع آوری آن از کتاب‌های این فن به زبان‌های مختلف از جمله سریانی، عربی و غیره بهره گرفته‌ام». جرجی زیدان در مورد

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

ماجرای کتابسوزی که ابن العبری نقل کرده است، می‌گوید: «با مقایسه این بخش با سخنان ابوالفرج (ابن العبری)، برای شما روشن می‌شود که ابوالفرج اقوال ابن قفطی را به‌طور مختصر نقل کرده است، و اگر دو کتاب را بخوانید، درمی‌یابید که ابوالفرج بسیاری از اضافات علمی خود در کتاب عربی را از نوشته‌های ابن قفطی گرفته است». مورخ جیمز هانام می‌گوید: «این داستان تنها در نسخه عربی کتاب ابن العبری وجود دارد که خیلی کوتاه‌تر از نسخه اصلی است که به زبان سریانی نوشته شده است، و ابن العبری در پایان عمرش بخش‌هایی از آن را به زبان عربی ترجمه کرد. وارد کردن داستانی جدید در نسخه مختصر نشان می‌دهد که او وقتی نسخه اصلی را می‌نوشت از این ماجرا آگاه نبوده و این داستان در میان مردم شناخته شده نبود». از این رو عدم ذکر این داستان در منابع سریانی، فارسی، یونانی و قبطی که ابن العبری در کتاب بزرگش به آن استناد کرده، نشان می‌دهد که این داستان در آن‌ها وجود نداشته و گرنه ابن العبری به سرعت آن را در کتابش می‌گنجاند. وقتی پدر یوسبی رینو - خاورشناس برجسته فرانسوی همان‌طور که برنارد لوئیس توصیف می‌کند - در سال ۱۷۱۳ میلادی تاریخ پاتریسی‌های اسکندریه را با استناد به منابع مختلف منتشر کرد، به نکاتی اشاره نموده که حاوی تردید وی در ماجرا است، آنجایی که می‌گوید: «در مورد این داستان چیزهای غیرقابل اعتمادی وجود دارد».

هفتم: راز اصرار شدید بر ثابت دانستن این افسانه چیست؟!

در نهایت مشخص شد که این ماجرا هیچ اساسی نداشته و افسانه‌ای است که قرن‌ها پس از رویداد ساخته شده است. با این حال این ماجرا گستره زیادی پیدا کرده و میان

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

نویسندگان غربی در عصر روشنگری و حتی عصر حاضر محبوبیت یافته است. روزنامه‌ها و کتاب‌های غربی همچنان به باز نشر و استناد به این داستان ادامه می‌دهند. این داستان به درستی همان‌طور که پروفیسور ژاک ریسلر، استاد مؤسسه مطالعات اسلامی پاریس توصیف می‌کند: «افسانه‌ای سرسخت و به‌خصوص» است که در برابر مرگ مقاومت کرده، و هر بار از نو زنده می‌شود. روی مکلید می‌گوید: «به‌نظر می‌رسد که دو کتابخانه اسکندریه در پایان قرن چهارم میلادی نابود شدند. با این حال، در دوران مدرن، با وجود اینکه ادوارد گیبون جعلی بودن آن‌را افشا کرده است، همچنان عده‌ای اصرار دارند که کتابخانه اسکندریه در سال ۶۴۲ میلادی پس از تصرف عرب‌ها نابود شده است». برنارد لوئیس خاورشناس آمریکایی می‌گوید: «با وجود شواهد قطعی بر عدم تخریب کتابخانه، همچنان برخی نویسندگان تمایل به باور کردن و تکرار داستانی دارند که می‌گوید عرب‌ها در سال ۶۴۲م پس از تصرف اسکندریه، به دستور عمر، کتابخانه شهر را نابود کردند».

راز این موضوع چیست؟

با وجود اینکه بسیاری از نویسندگان غربی تلاش‌های علمی منصفانه‌ای برای بیان حقیقت انجام داده‌اند که شایسته تشکر، تحسین و تقدیر است، به‌نظر می‌رسد که علت پافشاری بر این افسانه در بسیاری از نوشته‌های غربی، جدا از نادانی روزنامه‌نگاران عرب که آن‌را به عنوان یک حقیقت نقل می‌کنند، همراهی ناخودآگاه با پس‌زمینه‌ها و رسوبات تاریخی نسبت به فرهنگ و نژاد عرب و تصور عقب‌مانده و بربر صفت بودن آن‌ها است. این

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

داستان خوراکی دراماتیک را برای تغذیه و تحریک احساس خودبزرگ‌بینی ریشه‌دار در ذهنیت غربی نسبت به هرچه عربی و اسلامی است، فراهم می‌کند.

خانم زیگرید هونکه، خاورشناس آلمانی می‌گوید: «آتش‌سوزی کتابخانه اسکندریه، افسانه‌ای جعلی است که با وجود تکرار تأکید بر جعلی بودن آن، هرگز نمی‌خواهد پاک شود. تا جایی که یک روزنامه بزرگ آلمانی یک سال پیش آن را دوباره منتشر کرد... این فروپاشی فکری نشان می‌دهد که غرب چقدر اصرار دارد تا پیش‌داوری‌های ناعادلانه را به عرب‌ها نسبت دهد، و چقدر از جعل حقایق تاریخی لذت می‌برد، و به طرز هنرمندانه‌ای آنچه را که محال است می‌سازد و با جزئیات سخاوتمندانه‌ای که تنها در خیال می‌گنجد، حقایق تاریخی را به‌گونه‌ای دفن می‌کند که به‌نظر می‌رسد تا ابد دفن خواهند شد. با وجود تلاش‌های متعدد و فردی تاریخ‌نگاران منصف، برای افشای این داستان جعلی آشکار، ما در سال ۱۹۸۹ می‌بینیم که مردم آلمان حقایق تاریخی را نادیده گرفته و دوباره - با رضایت، قناعت، و استنکار اخلاقی - افسانه آتش زدن وحشیانه میراث انسانی را که ساخته و پرداخته روح جنگ‌های صلیبی است بازگو می‌کنند».

روث استیل‌هون ماکنسن، می‌گوید: «بسیاری از دانشمندان معاصر - پس از بررسی تمام منابع موجود با جزئیات آن - معتقدند که این داستان هیچ پایه و اساسی ندارد. اما بسیاری دیگر آمادگی داشتند تا آن را به‌عنوان یک داستان واقعی بپذیرند، شاید به این دلیل که بخشی از آن به‌ظاهر متقاعد کننده و بخشی دیگر علیه اسلام است. و کسانی که این داستان را به دلیل اخیر (نفرت از اسلام) می‌پذیرند، اتهامات مشابهی را که مسلمانان

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

علیه مسیحیان مطرح می‌کنند، نادیده می‌گیرند، اتهاماتی که با شواهد بیشتری پشتیبانی می‌شوند».

در واقع، تاریخ غرب، قبل و بعد از اسلام با شواهد مادی بی‌شمار و متنوع تأیید می‌کند که تاریخ نفی دیگری، همان تاریخ کتابسوزی و تخریب میراث ملت‌های دیگر است، و در مقابل، تاریخ اسلامی بر اساس رحمت، عدالت، و تحمل واقعی و نگاه منصفانه نسبت به دیگران استوار است. با وجود این، تصویر اسلام تحریف و لکه‌دار شده، و در مقابل، تصویر غرب براق و زیبا جلوه داده شده است!

برتراند راسل، فیلسوف بریتانیایی، می‌گوید: «در نخستین کشمکش‌ها بین مسیحیان و محمدیان، مسیحیان متعصب بودند و محمدیان موفقیت‌هایی داشتند. دستگاه تبلیغاتی مسیحی داستان‌هایی درباره تعصب محمدی‌ها ساخت، اگر این داستان‌ها بر قرون اولیه اسلام اعمال شوند جعلی بودن آن بر همه آشکار می‌شود. هر مسیحی داستان تخریب کتابخانه اسکندریه توسط خلیفه (عمر) را یاد گرفته است، در حالی که در واقع این کتابخانه بارها تخریب و بازسازی شده بود، اولین بار توسط ژولیوس سزار و آخرین بار قبل از ظهور پیامبر».

صحت درباره تاریخ رفتار غربی‌ها با کتابخانه‌ها بسیار طولانی است، و به کتاب مستقل نیاز دارد. در اینجا به ذکر اشارات کوتاهی از آن بسنده می‌کنم. آلفرد باتلر می‌گوید: «هنگامی که فرانسوی‌ها شهر قسطنطین در شمال آفریقا را تصرف کردند، همه کتاب‌ها و نسخه‌های خطی‌ای که به دستشان افتاد را سوزاندند، انگار که از دل وحشیان آمده

ژان ژاک روسو و ماجرای آتش زدن کتابخانه اسکندریه به دستور عمر بن خطاب |

بودند. انگلیسی‌ها هنگام تصرف شهر مجدله، کتابخانه بزرگی که مملو از کتاب‌های حبشیان بود را یافتند و آن‌ها را با خود بردند، اما بیشتر آن‌ها را در کلیسایی کنار راه رها کردند، زیرا حمل آن‌ها برایشان دشوار بود. انتخاب کتاب‌هایی که نگه داشتند، تصادفی بود. اما ارزش کتاب‌هایی که نجات یافتند نشان می‌دهد با از دست دادن کتاب‌های دیگر چه خسارت سنگینی به علم و دانش وارد شده است».

خوزه آنتونیو کنده، تاریخ‌نگار اسپانیایی می‌گوید: «مسیحیان اسپانیا وقتی شهر قرطبه را تصرف کردند، تمام مصنوعات مسلمانان را که به دستشان رسید، سوزاندند، که تعدادشان یک میلیون و پنجاه هزار جلد بود، و همه آن‌ها را در یک روز به آتش کشیدند، سپس به هفتاد کتابخانه دیگر در اندلس رفتند و هر آنچه را یافتند از بین بردند».

همان‌طور که بحث خود را درباره داستان سوزاندن کتابخانه اسکندریه با ژان ژاک روسو، فیلسوف فرانسوی (۱۷۷۸ میلادی) آغاز کردیم، با او به پایان می‌رسانیم. در متنی زیبا و منصفانه که دوگانگی ریشه‌دار در ذهنیت غربی را نشان می‌دهد، روسو می‌گوید: «دانشمندان ما این استدلال (دستور عمر برای سوزاندن کتابخانه اسکندریه) را غیرمعقول و نهایت عقب ماندگی ذکر کرده‌اند. اما اگر فرض کنیم که به جای عمر، پاپ گریگور بزرگ (۶۰۴ میلادی)، و به جای قرآن، انجیل بود، اگر کتابخانه‌ای سوزانده می‌شد، آن را از زیباترین و بهترین کارهای زندگی این پاپ مشهور می‌دانستند».



دکتر عایض الدوسری

- استاد عقیده، فلسفه و مقارنهٔ ادیان در دانشگاه ملک سعود ریاض
- دارای دکترای فلسفه و ادیان از دانشگاه ترینیتی سنت دیوید در ولز بریتانیا
- کارشناسی ارشد عقیده و مذاهب مقارن از دانشگاه ملک سعود ریاض

مهم‌ترین آثار علمی:

- «حقیقت محمدی یا فلسفهٔ افلاطونی»
- «ابن تیمیه و دیگری»
- «رستگاری خارج از کلیسای کاتولیک: خوانشی تحلیلی و انتقادی»
- «مقدمه‌ای تاریخی و فلسفی بر مطالعات فلسفهٔ غربی مدرن»

